



رمان خیلی وقته به قلم رویا نیکپور

telegram.me/cafeetakroman

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

زندگی را تو بساز...

نه بدان ساز که سازند و پذیری بی حرف..

زندگی یعنی جنگ، تو بجنگ....

..زندگی یعنی عشق. تو بدان عشق بورز...زندگی یعنی رنگ، تو چنان پر رنگ باش،

تابلو زندگی را تو بکش

زندگی یعنی حس، تو پر از احساسی

معدن عشق بشو، تو خودت الماسی

زندگی آواز است

به چکاوک بنگر

خب میریم برای نوشتن رمان

با صدای زنگ بالای سرم بیدار که نه نیمه بیدار شدم . هنوز خوابم میومد دوباره

ساعته زنگ زد. صدایم تیز و گوش خراش . خیلی رو مخ بود . دستمو محکم زدم

روش . بازم داشت میزنید که برش داشتمو محکم زدمش به دیوار که صدای شکستن

خیلی بدی ایجاد کرد .

از صدا پریدم بالا

مامی -شراره دوباره اون ساعت لامصبیو شکوندی

از اتاقم اومدم بیرونو گفتم

من -رو مخ بود مامی

مامی-اینقدر مامی مامی نکن پاشو دستو صورتتو بشور برو دانشگاهت

من-اه مامی مرده شور دانشگاهو ببرن اخرش که چی؟!اینهمه تحصیل میکنم وقت

میدارم وقتی درسم تموم شه میام تو خونه ور

دل خودت.کار که پیدا نمیشه بعدم شوور میکنم میرم کلفتی شوورمو میکنم بعدم...

مامی -اه بسه شری سرم رفت چقدر حرف میزنی بیا برو دانشگاهت دیر شد

من-اااااا مامی پس صد سال واسه کی روضه خوندم

مامی-چقدر حرف میزنی شری تقصیر شما هاس میگن زنا وراجن بیا دیگه

اتاق من طبقه بالا بود به خاطر همین منظور ننم این بود که گمشو بیا پایین تا با چک

و لگد نیاوردمت پایین

-جون خودم
 من یا نمیزدم یا آگه میزدم بد میزدم که یا قسمتی که زدم درد خیلی شدید میگرفت یا
 کلا کبود کبود میشد یه بار همین نازیو زدم اول که دستش کبود کبود شده بود میگم
 کبود ینی بنفش مایل به سیاه تازه چی بعد که رفته دکتر فهمیده رباتش کش اومه
 خخخخ همچین آدمی هستم من
 سوار ماشینش شدم
 جنسیس مشششششکی
 نازی-اهنگ بذارم
 من-بذار
 نازی-شاد یا غمگین
 من-ملایم
 نازی-اوکی
 سیدی رو داخل ضبط قرار داد و خواننده شروع کرد به خواندن
 یه دل میگه برم برم
 یه دلم میگه نرم نرم
 طاقت نداره دلم دلم
 بی تو چه کنم
 پیشه عشق ای زیبا زیبا
 خیلی کوچیکه دنیا دنیا
 با یاد توام هر جا هر جا
 ترکت نکنم
 سلطان قلبم تو هستی تو هستی
 دروازه های دلم را شکستی
 پیمان یاری به قلبم تو بست
 با من پیوستیییییی
 اکنون که من از تو دورم به هر جا
 بر یار دیگر نبندم دلم را
 سرشارم از ارزو و تمنا
 ای یار زیبا
 یه دل میگه برم برم
 یه دلم میگه نرم نرم
 طاقت نداره دلم دلم
 بی تو چه کنم
 پیشه عشق ای زیبا زیبا
 خیلی کوچیکه دنیا دنیا

با یاد توام هر جا هر جا
 ترکت نکنم
 سلطان قلبم تو هستی تو هستی
 دروازه های دلم را شکستی
 پیمان یاری به قلبم تو بست
 با من پیوستیییییی
 اکنون که من از تو دورم به هر جا
 بر یار دیگر نبندم دلم را
 سرشارم از آرزو و تمنا
 ای یار زیبااااا

(اهنگ سلطان قلب ها از عارف عارف کیا)

نازی - رسیدیم مادمازل اهنگ مورد علاقتو هم گوش دادی حالا برو پایین
 دو تامون پیاده شدیم از بچه های خودمون که هیچی حتی پرنده هم تو حیاط نبود
 و ااااای

من-نازی بدبخت شدیم

نازی-نترس شری میدونم چجوری درستش کنم ایندفعه میدونم

من-باشه

رفتیم بالا

استاد مشغول درس دادن بود

در زدم

-بفرمایید

استرسم هر لحظه بیشتر میشد

رفتیم تو

استاد -خانم تهرانی و خانم سلطانی شما دو تا باز دیر کردین

نازی-اقای محمدی به خدا داشتیم میومدیم همونطور که میدونین منو خانم تهرانی با هم

میایم اقای محمدی یه ماشین داشت تعقیمون میکرد هر جا میرفتیم میومد منم مجبور

شدم یه کم از مسیر منحرفش کنم چون سرنشینان ماشین پسر بودن ترسیدم

دانشگاهمونو پیدا کنن به خاطر همین پیچیدم تو یه مسیر دیگه بعد تا اون ماشین

گممون کرد یکم دیر شد ولی من با نهایت سرعت سعی کردم خودمونو برسونم اینجا

ببخشید استاد(این حرفو با کلی عشوہ خرکی گفت)

استاد که تحت تاثیر حرفای نازی قرار گرفته بود گفت

استاد-بشینید دفعه ی دیگه هم اگر این مشکل براتون پیش اومد بهتره به پلیس خبر بدین

نازی-دمت گرم استاد

نازی اینو گفت و با ذوق نشست سر جاش منم رفتم کنارش

استادم خندش گرفته بود

هانیه بود

من-الو هانی سلاممم

صدای پر شور هانی تو گوشی پیچید

هانیه-سلام شری یه وقت یاد ما نکنیا

من-من که همیشه یادتم فقط میدونی که درسام زیاد شده

هانیه-چقدرم که تو درس میخونی

من- اخه من دوس ندارم اصلا مرده شور دانشگاهو ببرن اخرش که چی اینهمه

تحصیل میکنم وقت میذارم وقتی درس تموم شه میام ور دل ننم تو خونه. کار که پیدا

نمیشه بعدم شوور میکنم میرم کلفتی شوورمو میکنم بعدم...

هانیه -شری بسه بابا فهمیدم

من-خوبه که فهمیدی

هانیه-واتساپتو چکیدی

من-نه الان میچکمش

هانیه-یه جوک برات فرستادم به درد خودت میخوره

من-مرسی بای

هانیه-بای

رفتم و نت همراهو فعال کردم

پی ام هانیه رو نگاه کردم نوشته بود

جوک:

, میگن چرا درس نمیخونی . !! الان عرض میکنم خدمتتون: یه سال ۳۶۵ روزه . !.

. بگو خب . . ۵۲ روزش جمعه است، میمونه ۳۱۳ روز . . بگو خب . . حداقل ۵۰

روز تعطیلات تابستانی داریم، میمونه ۲۶۳ روز . . بگو خب میانگین هر روز ۸

ساعت میخواییم . . این میشه ۱۲۲ روز و باقی میمونه ۴۱روز بگو خب هر روز

یک ساعت برا خودمون وقت بزاریم این میشه ۱۵ روز و باقی میمونه ۱۲۶روز . !!.

روزی ۲ ساعت خورد و خوراک این میشه ۳۰ روز و باقی میمونه ۹۶ روز .

میانگین روزی ۴ ساعت گشت و گذار با دوستان دختر و پسر . . ساعتی خالی بین

کلاسها و رفت و آمد مسیردانشگاه و خونه . . این میشه ۶۰ روز و باقی میمونه ۳۶

روز . بگو خب . . روز تعطیلات رسمی سالانه، میمونه ۵روز . . خوب عزیزم ما هم

آدمیم سالی ۴ روزم مریض میشیم . . میمونه یه روز . . چه تصادفی اون یه روزم

روز تولدم . !! تموم شد و رفت . !! . میدوارم همه قانع شده باشن . !!.

براش نوشتم -واقعیه جوکت بعدم افلاین شدم

هانیه یکی از دوستان خوب من بود

یه صدایی رو پشت سرم شنیدم

مهردادیان-شلم

جواب ندادم
 مهر دادیان- هوی شری
 من- هوی تو کلات . آقای مهر دادیان حد خودتون رو حفظ کنین
 چن روزی بود این شروین یا همون آقای مهر دادیان ادیت میکرد ... اون یه ادم
 خودخواه مغرور از خود راضیه و همچنین دختر باز البته خوشکل هستااااا ولی یه نمه
 خودشیفتس
 مهر دادیان -خیلی خب خانم تهرانی میدونستین خییلی پرروتشریف دارین
 من-به تو چه عشقم میکشه پررو باشم
 از کنارش رد شدم
 دوباره گوشیم زنگید بدون نگاه کردن به شماره جواب دادم
 من-الو هانیه چقدر میزنگی
 -هانیه کیه بابا منم فرشاد
 من-فری تویی
 فرشاد-فری عمته خواهر گرام
 من-حالا چته چرا زنگیدی
 فرشاد-میگم میری اون برگه ها که اون روز نشونت دادمو از تو کشو برام بیاری
 من-بابا من دانشگاهم
 فرشاد-تو رو خدا شری
 من-نمیتونم فرشاد
 فرشاد-خواهش
 دلم برارش سوخت که گفتم
 من-باشه داداشی رفتم
 فرشاد -مرسی شری بای
 من-بای
 قطع کرد
 داداشم وکیل بود کلا ما ۵ تا بچه بودیم اولی فرشید که روانپزشک بود دومی فرزانه
 که هیچکاره بود شوور کرد رفت ناکس دیپلم گرفت شوور کرد اسم شوورش پدram
 فرشیدم زن گرفت اسم زنش رضوان سومی شادی که اونم شوور کرد اسم شوورش
 کامیار چهارمی فرشاد که وکیل بود پنجمی و تنغاری هم خود بنده یعنی شراره دیگه
 فقط فرشاد و من مونده بودیم بقیه متاهل بودن خدا رو شکر منم چاکر شوما میخوام
 روانپزشک شم
 من غیر از نازی تو دانشگاه یه دوست دیگه هم دارم اسمش افسون هست کلا ما
 سه تا همه جا با همیم
 افسون-اهای خوشکل بلا تو فکری چرا نکنه عاشق شدی تو حالا طلا طلا
 من-افی قافیه سازیت خوبه ها

افسون-حالا به کی فکر میکردی
 من-به تو
 افسون-جون من
 من-مرگ تو
 افسون-مرگ خودت بی شعور ایکیبری
 من-خودتی
 افسون-حالا بی خی نازی کوش
 من-چمیدونم
 افسون-تو که از هیچی خبر نداری
 من-دقیقا حالا میگم جدی اخر نمیخوای بیای پارک
 افسون-نه باید با نمن اینا برم ددر
 من-اوکی
 نازی-اهای خوشکل موشکلا جیگر طلا قربون اون قد و بالا چیا میگفتین شما ها
 من-اینکه جمیعا شاعر تشریف دارن
 من-هیچی منتظر تو بودیم
 افسون-من گشمنه بچه ها
 نازی-بریم بوفه
 من-بریم
 رفتیم نشستیم
 نازی-چی میخوری افسون
 افسون-نسکافه
 من-تو چی
 نازی-منم نسکافه
 من-پس منم نسکافه
 رفت
 دقیقا میز از خود راضی کنارمون بود با دوستاش نشسته بودن و میخندیدن
 رو اب بخندید
 نازی هم با سه نسکافه اومد
 نازی-بیاین بخورین
 من و افسون-مرسی
 نازی-دختر خاله خرسی
 من-کوفت
 کم کم میخوردم که گوشه از خود راضی یا همون شروین مهردادیان زنگید
 شروین-سلام عزیز دلم
 یارو پشت خطی-.....

شروین -نه عزیزم من دانشگاهم
 یارو-.....
 شروین -نه هانی
 یارو-.....
 شروین -بوس بوس بای
 یارو-.....
 تا مکالمش تموم شد زدم زیر خنده که با تعجب بهم نگاه کرد
 میون خنده هام گفتم
 -بوس.....بوس.....بای
 و دوباره خندیدم
 برویچ هم انگار تازه دوزاری شون افتاده زدن زیر خنده
 وقتی خندم تموم شد گفتم
 من-حال به هم زن
 نازی و افسون-اره واقعا. هانی نع عزیزم
 شروین-به چی میخندیدین
 من-به توی غول تشن نمیاد بگی بوس بوس
 شروین-نه بابا
 من-ارواح علی بابا
 زیر لب بهش گفتم
 من-به قول شادی ریقو و از قول خودم چس عن خودشیفته
 شروین-شندیمما
 من-خب بشنو
 خلاصه به هر مصیبتی بود دانشگاه تموم شد داشتم به سمت ماشین نازی میرفتم که
 ریقو اومد (همون شروین خودمون)
 شروین -پس میخوای منو جلو دوستانم کنف کنی اره
 من-شاید
 شروین-پس بچرخ تا بچرخیم
 من-سرت گیج میره مطمئن باش
 بعدم رفتم به سمت ماشین نازی
 نازی-چی شد
 من-چی بشه
 نازی-یارو سرخ شده
 من-هیچی بیخی بابا هنگ بذار
 نازی-باشه چی بذارم
 من-هر چی باهش عشق میکنی

-اینقدر بد خواهر بدبخت منو. نگین (اینو با یه لحن دلخوری گفت) مگه چه هیزم تری به شما فروخته؟
 من-دیگه میخواستی چی کار کنه بابایی جونمم
 رفتم پیششو یه بوس رو گونش کاشتم
 بابا-الهی بابا دورت بگرده دخترم هر روز زیبا تر میشی
 من-در اینکه من الهه زیبایی هستم هیچ شکی نیس پدرم ولی بحثو عوض نکن سهیلا
 اونروز چی در گوشت میگفت هان هان هان
 بابا-کدوم روز بابا من که یادم نمیاد
 من-بابا به این زودی یادت رفت
 بابا-من که نمیفهمم چی میگی
 مامان -وا احمد این دختر چی میگه تو کی با سهیلا حرف زدی که من نفهمیدم
 بابا-به خدا منم نمیفهمم چی میگه
 مامان-احمد تو چشم نگاه کنو حرفتو تکرار کن
 بابا همون کارو کرد
 که یهو منو فرشاد زدیم زیر خنده حالا نخندیم کی بخندیم
 مامان-وا پیشدین خل شدن رفت احمد بچه هام از دست رفتن
 فرشاد-یعنی تا حالا نفهمیدین این ور پریده سر کارتون گذاشته
 مامان و بابا-نههه از کجا بفهمیم
 من-مامی جون بدو ناهارو بکش مردم از گشنگی
 مامان-خدا نکنه
 مامی رفت و منم رو پای بابا نشستم و خودمو براش لوس کردم
 من-پاپا
 مامولا هر و خ میخواستم خرش کنم میگفتم پاپا
 بابا-کیف پولم تو جیب شلوارم اویزون به چوب لباسیه
 من-از کجا فهمیدی کلک
 بابا-من اگه تو رو شناسم به درد تو سطل اشغال میخورم
 من-نگو پاپا جون
 بابا-حالا چن میخوای ور داری
 من-امممم فکر کنم یه یک ملیونی
 بابا-خب ور دار حالا واسه چته
 من-داریم اخر هفته با نازی میریم بیرون
 بابا-اهان از اون لحاظ باشه بابا ور دار
 من-مرسی پاپا
 رفتم سر کیف پولش
 خدا رو شکر بچه پولدار بودم جوری که یک ملیون خرج یه روز هر کدومونه

دو تا رو ورداشتم
 اومدم بیرون
 مامان غذا رو کشیده بود
 بوی قرمه سبزی تموم خونه رو پر کرده بود
 با لذت بوش کشیدم
 من-امممم چه بوی خوبی راه انداختی مامی
 مامان-بیا بخور زبون نریز بچه
 من-چشم
 اومدم برا خودم یه عالمه کشیدم
 با ولع شروع کردم به خوردن که یهو فرشاد گفت
 فرشاد-نخور اینقد چاق میشی رو دستمون میمونیا هر چند الانم کسی اونقدر خل نیس
 بیاد تو رو بگیره
 مامان -ااا فرشاد بچمو اذیت نکن بخور عزیزم بخور مامان اینو ولش کن خل وضعه
 من-عجبی مامی یه حرف درست و حسابی زدی
 مامان-ای بی ادب
 من-نوکرتم ننه
 مامان-اااا با افسون میگرددی لات شدیا
 من-ااا مامی تو به افسون چی کار داری اون بنده خدا خیلی هم خوبه
 مامان-من که نگفتم بده
 من-مامی
 مامان-زهر مارو مامی
 من-ااا مامی مامانای مردم میگن جان مامی تو میگی زهر مارو مامی
 مامان-اونا غلط میکنن با تو چن بار بهت بگم بدم میاد هی بگی مامی پامی
 من-مامی جون بیخی دیگه
 مامان -بیخی چیه دختر خجالت بکش
 من-سه پیچ نده مامی که پیچاشو شل میکنم
 مامان-من که جلوی تو کم میارم خیلی خب
 من-مرسی مامی
 مامان-امروز با نیاز برو خرید باشه
 من-باشه به شرطی دوتا دیگه بدی
 مامان-باشه
 من-یکی طلب من مامی جون
 مامان-اتفاقا طلب من بعدا میفهمی چرا
 من-من که از کارای شما سر در نمیارم
 مامان-برو دختر برو لباسی که میخوای بپوشیو آماده کن بدو

دوستت دارم خیلی زیاد
 این جمله ی منه
 دوستت دارم خیلی زیاد
 فکر کردن اصلا نمیخواد
 دوستت دارم خیلی زیاد
 فقط واسه تو ساختمش دوستت دارم خیلی زیاد

به چشمامت خیلی میاد
 این جمله ی منه

بقیشو بلد نیستم
 (دوستت دارم از کامران و هومن تو تلگرامم گذاشتم اهنگشو)

* * *

از تو وان بلند شدم
 اخیش خیلی خوب بود کیف داد
 موهامو با حوله خشک کردم
 بعدم سشوارش کشیدم
 موهام خییبیلی خوشکله بلند هس
 لباسامو پوشیدمو رفتم تو حال
 ساعت ۴:۳۰ بود
 من-سلام مامی
 مامان-سلام برو آماده شو با نیاز برین بیرون
 من-کی میاد دنبالم
 مامان-ساعت ۵
 یعنی نیم ساعت دیگه
 سریع رفتم مانتومو که مامانم از تو ماشین لباس شویی گذاشته بود تو کمد برداشتمو
 پوشیدم یه شلوار سفید چسبون پوشیدم شال حریر سفیدم سرم کردم یه رژ و ریمل و
 خط چشمم زدم کفش پاشنه ۱۲ سانتی مو هم پوشیدم
 من هیچ رقمه نباید از نیاز کم بیارم
 خیلی خوشکل شده بودم
 گوشه سامسونگ بالا ترین مدلمم انداختم تو جیبم
 خب من حاضرم

صدای زنگ اومد
احتمالا نیازه
اره خودش بود بود
تو ارایش خودشو غرق کرده بود
به نظر من زشت شده بود
مانتو مشکی و شال و شلوار مشکی پوشیده بود سایه و رژ گونه و رژ لب مشکی بقیه
چیزا هم که میدونین همه مشکی خودشم بد نبود قیافتش پوستش سفید بود ولی با این گوه
کاری که توی صورتش کرده شده سیاه چشاش آبی موهاشم های لایت کرده و ابرو
هاشم تتو خوشکله ولی با مدل آرایشایی که میکنه خودشو زشت میکنه
من-سلام نیاز
نیاز-سلام شری آماده ای
من-میبینی که
کاملا معلوم بود داره از حسودی میترکه اخه من خییبیلی خوشکلم(جونه خودم)
من-بریم؟
نیاز-بریم
تو پر اید مشکیش نشستم
من نمیدونم اینا که اینقدر مایه دارن چرا شوهر عمم یه لامبورگینی زیر پاش ننداخته
نیاز-رسیدیم پیاده شو
من-نوکر بابات که همینجور بهش دستور میدادی سیاه بود نه سفید
نیاز-پیاده شو
من-نه از بابات به اون مودبی نه از تو و مامانتو اون نیمای بی ادب
نیاز-مث اینکه مامانم عمته ها|||
من-هر کی میخواد باشه
یه ایش گفتمو پیاده شدم
نیما برادر آشغال عوضیش بود
رفتیم تو پاساژ (.....)
این نیازم هر چی میدید میخرید
آخر سر یه لباس دکولته که روی سینش سنگ دوزی شده نشونم داد
نیاز-اینو پرو کن
من-نه بابا منتظر بودم تو بگی
نیاز-اقا میشه اون لباس ابیه رو بیارین
من-حتما
اورد
نیاز-برو تو پرو کن
من-گفتم که نوکر بابات سیاه بود

رفتم تو پرو
 خیلی بهم میومد
 درش اوردم و اوادم بیرون
 نیاز-چطور بود
 من-خوب بود
 نیاز-بریم
 من-پولش
 نیاز-خودم دادم
 رفتیم بیرون
 من-نیاز
 نیاز-چته
 من-منو نیگا
 نیاز-خب
 من-من گدام من صدقه بگیرم تو منو چی فرض کردی هان بهتره بدونی ما هم خیلی
 پولداریم عزیز دلم
 نیاز-خیلی خب بابا هدیه هم سرش نمیشه بیا این لباساتو بگیر
 من-مگه اینا رو واسه خودت نخریدی
 نیاز-نه
 من-سریع بگو چن میشه
 نیاز-شری این هدیه هس
 من-نمیخوام زیر دین تو یکی باشم بگو
 نیاز-یکو صد
 یک ملیون و صدشو دادم
 نیاز-حالا مادمازل میان که بریم؟
 فیسی پررو. داشتیم به سمت خونه میرفتیم
 نیاز-رسیدیم
 من-چند بپردازم
 بدون توجه پاشو رو گاز گذاشتو رفت
 رفتم تو
 من-سلام بر اهل خانه مامی و پاپا و فرشاد کجایی
 صدای داد فرشاد از تو اشپزخونه بلند شد
 -شما حق ندارین این کارو بکنین
 بابا هم جوابشو داد
 بابا-ما میکنیم پس ساکت شو
 رفتم تو اشپز خونه

من-چه خبره
 فرشاد-من همین الان باید همه چیزو به شراره بگم
 بابا-گفتی دیگه اسمتم نمیارم
 فرشاد-باشه باشه خود شراره بهتره بفهمه
 من-چی شده
 بابا-هیچی عزیز دل بابا
 صدامو بلند کردم
 من-گفتم چی شده اینقدر رو مخ من رژه نرین
 مامان-شری صداتو واسه بابات بلند نکن
 من-میکنم واسه هر کی دلم بخواد میکنم
 بابا-خفه شو
 من-نه تو خفه شو بابا
 یه سیلی خوابوند زیر گوشم
 بابا-هیچوقت با من اینجوری حرف نزن
 من-من هر جور دلم بخواد با هر کس دلم بخواد حرف میزنم
 بعدم با گریه دویدم سمت اتاقم
 یعنی چی شده
 اصلا تقصیر منه
 نباید باهاشون اینجوری حرف بزنم
 همه حرصم از نیازو سر اونا خالی کردم
 ای خدا
 عذاب وجدان داشتم
 بابا غرور و بیخی
 رفتم تو اتاق بابا
 بابا متوجه من نبود
 اروم گفتم
 من-بابا
 نگام کرد
 بابا-چیه
 من-من معذرت میخوام به خاطر حرفایی که زدم اعصابم خورد بود
 بابا-یعنی اعصابت خورد بود باید سر ما خالی کنی
 من-ببخشید
 اغوششو وا کرد و منم رفتم توش
 من-بابایی منو میبخشی
 بابا-معلومه که میبخشمت عزیزکم

من-بابا
 بابا-جان بابا
 من-قراره چی بشه که فرشاد عصبی بود
 بابا-هیچی بابا خودت میفهمی
 من-نکنه زن دوم گرفتی شیطون
 بابا-خجالت بکش دختر این حرفا چیه
 من-جوونه(جوانه)؟
 بابا-کی
 من-زن دومت دیگه
 بابا-امان از دست تو دختر
 من-بگو دیگه
 بابا-من عمرا بعد مامانت ازدواج کنم
 من-تو دیگه کی هستی مردای دیگه ده تا ده تا زن میگیرن تو میگی من دیگه نمیخوام
 عجب
 بابا-اینقدر شیطونی نکن دختر
 مامی-به به انگار پدر و دختر اشتهی کردن
 بابا-اره فاطمه تو هم اشتهی
 مامی-اشتهی
 من-مامی
 مامی-درد و مامی صد دفعه گفتم به من نگو مامی
 من-خب میگما ببخشید
 مامی-بخشیدم
 من-قربونت برم من
 مامی-خدا نکنه
 رفتمو یه ماچ ابدار از گونش کردم و رفتم تو حال
 ساعت ۷ عصر بود
 من-وای مامی
 مامی-چیه چه بلایی نازل شده
 من-مدرسه ی شبانه روزی شروع شده
 مامی-خب بزن
 سریع زدم روبیکس
 اون قسمتش بود که بچه ها(من بهشون میگم گروه مدرسه)فهمیدن از اون موادا به اونا
 هم تزریق شده(این ماله قبله ها قبلا هم دیدم الان تو روبیکس دارم میبینم)بعد میرن به
 بابای ایوان بگن که از اون دارو ها به ما هم بده بعد بهش میده این هوگوی بد زات هم
 میخواست و یکی رو بکشه اول به ویکی تزریق میکنن بعدش اون کوتوله هه بهدست

همون هوگوی ایکیبری کشته میشه ای تو روحت هوگو کارول هم به دست همون
 کوتوله هه کشته میشه چون فهمیده بوده اون با ادم بداس بعد ایوان به باباش یا همون
 جک پبله میکنه که مامان من کیه مامان اصلیش ماریا بوده ولی جک عکس یه زن
 دیگه رو نشونش میده بعد ماریا به ایوان میگه مامانت اینه اونم میگه پس میخواستی
 سوفیا لرن باشه بعد نشون میده ایوان و جولیا که عاشق هم بودن به خاطر بیماری
 ایوان که داشته فراموشی میگرفته میخوان از هم جدا شن
 ااااا جای حساسش تموم شد لامصب خیلی فیلم باحالیه

مامی-شری

من-بله مامی

مامی-ساعت ده یادت نره روبیکس حریم سلطان داره(بله دیگه ما از همه چی میبینیم)

من-یادم نمیره مامی

رفتم بالا تو اتاقم

زنگیدم به نازی

نازی-الوووو

من-سرت تو پلوووو

نازی-تویی

من-نه منم

نازی-کوفت چیه حالا

من-میگم آخر هفته یعنی همون پس فردا کجا داریم میریم

نازی-پارک بغل خونه ما

من-حالا افسون نمیاد

نازی-نعمعم

من-بدون افسون حال نمیده

نازی-خب نمیاد چی کارش کنم

من-هیچی بیخیال بای

نازی-بای

حوصلم سر رفته

تصمیم گرفتم برم تو کوچه قدم بزنم

مانتو و شالم و پوشیدم ارایشمم هنوز روی صورتم بود

رفتم تو کوچه

داشتم تو کوچه قدم میزدم که یه لامبورگینی با سرعت داشت میومد نزدیک بود به من

بزنه ولی خدارو شکر نزد

اعصابم خورد شد

یه ذره جلو تر اومده بود مرده بودم

من-هی یارو

یارو-من؟
 من-پ ن پ عمه ی من
 یارو-چیه
 من-هه میگه چیه یه ذره جلوتر اومده بودی مرده بودما
 یارو-بهتر
 من-مواظب حرف زدنت باش
 یارو-اگه نباشم
 من-روزگارتو سیاه میکنم
 عینکشو برداشت
 من-شروین
 یارو-بله
 من-باید از زبون سه متریت میفهمیدم تویی اینجا چی کار داری
 شروین-اومدم سر به عموم بزخم مشکلیه
 من-نه فقط ممکن بود منو بکشی
 شروین-عیب نداره حالا برو کنار تا واقعا نمردی
 من-پررو
 رفتم کنار
 پسره ی امل خر گاو بی شعووووور

بعد چن ساعت پیاده روی رفتم تو خونه
 من-سلام مامی
 مامی-سلام دخترم بیا شامتو بخور
 دخترم؟شامتو بخور؟؟؟؟
 تا جایی که یادم میاد درد و مامی بیا کوفت کن
 الان چی شده
 عجیبین(عجیباً) غریبا
 من-اومدم مامی
 مامی-الهی مامی قربون دختر خوشگلش بره
 مامی؟؟؟؟قربون من؟؟؟خوشگل؟؟؟
 مامان من هر وخ میگفتم خوشکلم میگفت اعتماد به نفس کاذب الان خودش میگه
 خوشگل؟؟؟؟قربون من بره؟؟؟؟اون که از اسم مامی بدش میاد چرا میگه مامی قربون
 دختر خوشگلش بره؟؟؟؟
 من-مامی

من-اتاق؟
 مامی-اره صبحونت رو روی تخت میخوری
 عجیبیب
 دستو صورتمو شستم
 صبحونمم خوردم
 مامی-خوشکل مامان نازنین جان منتظره عزیز دلم
 خوشکل مامان؟؟؟؟؟ عزیز دلم؟؟؟؟؟ وایایای
 سریع رفتم تو اتاقم و سر کمدم
 در کمدو وا کردم
 یه جین یخی برداشتم با مانتو کوتاه مشکی
 مقنعه مشکیم سرم کردم
 موهام دیگه تقصیر من نیس خودش میاد بیرون
 یه ذره ار ایش مشکی قرمز کردم
 خیلی جیگر شده بودم
 البته جیگر بودم جیگر تر شدم
 چشای سبز روشن مایل به ابی و درشتم با مژه های کشیده و بلندم چشامو خیلی زیبا
 نشون میداد
 بینی قلمی و زیبا و لبی زیبا متناسب با بقیه اجزا صورتم
 ابرو هامم که خدادادی زیباااا بود
 موهای بلند و قهوه ای مایل به سیاه زیبام رو هم که دیگه نگووووووو
 در کل میتونم بگم خیییییلی زیبام
 از اتاق اومدم بیرون و از نرده ها سر خوردم اومدم پایین
 مامی-شراره عزیز دل مامی اینجوری میای یه وقت حواست نیس میوقتی یه چیزیت
 میشه
 وایایای
 این چرا همچی کرد
 عجیبیبیبیب
 مامی؟؟؟؟؟نگران منه؟؟؟؟؟؟؟ وایایایایای
 رفتم پیش نازی
 نازی-بریم
 من-بریم نازی
 رفتیم تو ماشین
 ضبط و روشن کرد
 یه آهنگ خیلی قشنگ پخش شد
 (آهنگه اینقدر قشنگ بود متن کاملش رو گذاشتم)

خونه ی ما
 دوره دوره
 پشت کوه ها
 ی صبوره
 پشت دشتا
 ی طلایی
 پشت صحرا
 های خالی
 خونه ی ماست
 اونور اب
 اونور موجای
 بی تاب
 پشت جنگلای
 سروه
 توی رویاست
 توی یه خواب
 پشت اقیانوس ابی
 پشت باغا
 ی گلابی
 اونور با
 غای انگور
 پشت کندو
 های زنبور
 خونه ی ما
 پشت ابراست
 اونور دلتنگی ماست
 ته جاده های خیسه
 پشت بارون
 پشت دریاست

خونه ی ما
 قصه داره
 البالو و پسته داره
 پشت خنده ها
 ی گرمش

ادمای خسته داره
خونه مااا
شادی داره
توی حوضاش ماهی داره
کوچه هاش
توپ بازی داره
گربه های
نازی داره
خونه ی ما
گرمو صمیمی
روی دیوارش
عکسای قدیمی
عکس بازی
توی ایوون
لب دریا
تو تابستون
عکسه اون روووز
زیر بارون
با یه بغضو
یه چمدون
رفتن از پیش ادمای
نازنینو مهربون
لا لا لا لا
لا لا لا لا
لا لا لا لا
خونه ی ما
دوره دوره
پشت کوها
ی صبوره
پشت دشتا
ی طلایی
پشت صحرا
های خالی
خونه ی ماست
اونور اب

اونورموجا
 ی بی تاب
 پشت جنگلای
 سروه
 توی رویاست
 توی یه خوابه
 (اهنگ خونه ما از مرجان فرساد خیلی خوشگله حتما دان کنین تو کانال تلگرامم هس
)

من -اهنگ خیلی خوشکلی بود نازی
 نازی-اره رسیدیم فقط مامانت یکم شیش نمیزد
 من-از دیشب
 وای از دست نازی دوباره دیر رسیدیم
 من-بفرما دوباره دیر رسیدیم این دفعه چه غلطی میکنی
 نازی-نمیدونم
 من-من که روم همیشه برم تو برو
 نازی-گمشو بیا ایکیبری چه قدر ناز میکنی
 من-مرده شور تو ببرن نازی
 رفتیم
 در زد
 استاد-بفرمایید
 رفتیم تو
 شروین خود شیرینم ردیف اول نشسته بود
 استاد-خانما شما دوباره دیر کردین
 این دفعه رو فقط میبخشم ولی دیگه تکرار نشه
 من-چشم
 رفتیم نشستیم
 استاد-خب شروین بخون
 شروین اول با تعجب یه نگاه به هممون انداخت بعد شروع کرد به خوندن

چی بخونم
 چی بخونم
 جوونیم رفته
 صدام رفته دیگه
 گل یخ توی دلم جوونه کرده
 چی بخو...

استاد اهنگ مسخرشو قطع کرد
 استاد-شروین
 شرورین-جونم اوسا جون
 همه زدیم زیر خنده
 استاد-این چه کاری بود کردی
 شرورین-خوشکل بود صدام؟
 استاد-شروین!
 شرورین-جونم اوسا
 استاد-خجالت بکش
 شرورین-نمیتونم
 استاد تعجب کرد
 استاد-چرا
 شرورین-استاد همیشه پیام پای تخته
 استاد-البته
 رفت پای تخته
 استادم باهاش رفت
 شرورین-استاد حالا همیشه شما رو تخته برامون خجالتو بکشین
 دوست شرورین عرفانم گفت
 عرفان-شرورین بکشین نه، رسم کنید مگه استاد معتاده که بکشه
 دوباره کلاس منفجر شد
 استاد که تا اون موقع تو تعجب بود گفت
 استاد-شرورین بشین سر جات
 شرورین-چی
 داد زد
 استاد-میگم بشین سر جات
 شرورین-باشه شما حرص نخور شیرت خشک میشه
 پوکیدم از خنده
 وای خدا
 شیر استاد
 خخخخخخخ
 استاد-دیگه تکرار نشه وگرنه بیرونه میکم
 شرورین-باشه قربونم بری
 نشست سر جاش
 دیگه تا پایان کلاس اتفاق خاصی نیوفتاد

با نازی از کلاس رفتیم بیرون
 رفتیم بوفه
 افسونم اونجا بود
 من-سلام افی تفی
 افی-سلام شری شوشو
 من-گمشو منگل
 افی-خودتی چی بخرم بلونین
 من-زهر مار مٹ همیشه بخر
 افی-اوکی خرید و اومدکه گوشیم زنگید
 ورشداشتم
 من-الوووو
 مامان-سلام دخی خوشکلم
 من-سلام مامان خوبی
 مامان-مرسی عزیز دلم دانشگاه خوبه
 و||||
 من-اره.....یعنی نه
 مامان-بالاخره اره یا نه
 افسونم گفت
 افی-شری بخور دیگه
 من-باشه
 مامی-چی باشه دخترم
 افسون-خب بخور دیگه
 من-هیچی
 افسون-چی میگی شری میگم بخور
 من-باشه
 مامی-چی باشه عزیزکم
 افسون-شری نسکافه هم بگیرم
 من-نه هیچی
 افسون-نگیرم
 من-چرا بگیر
 مامی-چی بگیرم دخترم
 و||ای دیوونه شدم
 داشتم فکر میکردم چی باید میگفتم که یکی بهم تنه زد و گوشیم افتادو خاموش شد
 شیشه ش هم شیکست
 پریدم رو گوشیم

فرشاد-تویی شراره
 صدام گرفته بود
 من-فرشاد میای دنبالم
 فرشاد-شری کار دارم
 من-تو رو خدا فرشاد حالم خوب نیس
 فرشاد-نمیتونم
 منم که اعصابم خورد سر فرشاد خالی کردم
 من-به درک میخوام نیای تو خجالت نمیکشی کارتو به خواهرت میفروشی
 بعدم قطع کردم
 شروین-شراره
 من-بله
 شروین-من برسو نمت
 من-خودت کلاس داری
 شروین-بی خیال حالش نیس
 من-مرسی
 با هم رفتیم
 سوار لامبورگینیش شدم
 شروین-شراره
 من-بله
 شروین-فرشاد داداشته
 من-متاسفانه
 شروین-چرا متاسفانه
 من-چون از این داداش بی مسولیت تر پیدا نمیشه
 شروین-شغلش چیه
 من-وکیل
 شروین-جدی
 من-متاسفانه
 شروین-چرا همش میگی متاسفانه
 خودمم خندم گرفته بود
 من-چون متاسفانه
 هر دو با هم خندیدیم
 من-واقعا تو خجالت نکشیدی اون جفنگیاتو به استاد گفتی
 شروین-نه
 من-واقعا اگه به توهه که خجالتو خوردی یه تانکر ابرم روش
 شروین-ما اینیم دیگه

من-چه افتخاریم میکنه منگل
 شروین-حالا خونتون کو سه ساعته داریم دور خودمون میچرخیم
 من-سه ساعت کجا بود هنوز پنج دقیقه هم نشده
 شروین-زمانم دستته ها
 من-معلومه
 شروین-عشق میکنی با منیا
 من-برو بابا دلت خوشه ایکبیری خودشیفته ريقو
 نمیدونم چرا مهربون شده بود عوض اینکه جواب منو بده پرسید
 شروین-حالا نگفتی خونتون کجاس
 من-سر بوم سه جاس
 شروین-خدایی اینایی که من گفتم جفنگ بود یا حرفای الان تو
 با هم گفتیم
 -خب معلومه ماله تووووو
 بعدم خندیدیم
 شروین-خب جدی خونتون کجاس
 من-تو خیابون.....کوچه ی.....پلاک.....در مشکی جلوشم یه جنسیس
 قررررر من پارک شده
 شروین-باشه بابا فهمیدم
 من-خوبه که فهمیدی
 شروین-میگم اگه گوشه خوب میخوای من آشنا دارما
 من-نه مرسی این وظیفه فرشاده که واسم بخره
 زیر لب گفت
 شروین-بیچاره
 من-چی
 شروین-هیچی
 من-نه یه چیزی گفتی
 شروین-من چیزی نگفتم
 من-میگی یا لهت کنم
 شروین-میگم میگم زیر لب گفتم خوشبحالش
 من-جون عمت من خودم شنیدم گفتی بیچاره
 شروین-پس اگه شنیدی چرا به من سه پیچ دادی که بگم
 من-چون عشقم میکشه
 شروین-عشقت بیخود میکشه
 من-انگار تو نمیخوای ادم شی نه
 شروین-باشه بابا کوتاه بیا

من-من خیلی وقته کوتاه اومدم
 شروین-رسیدیم
 من-راستی بچرخ تا بچرخیمت چی شد
 شروین-هیچی بیخی بای
 توقف کرد
 من-مرسی بای
 شروین-خدانگهدارت
 رفتم به سمت خونمون
 زنگو زدم
 مامی-بله
 من-منم مامان
 مامی-بیا تو دخترم
 عجیبییه والا
 رفتم تو
 خونمون حیاط دار بود
 حیاط خونمون خیلی خوشکل بود
 رفتم تو خونه
 بابا-چی شده دختر بابا
 میخواستم بگم گوشیم شکست که بغضم گرفت
 رفتم تو بغل بابامو زار زدم
 بابا-چی شده دختر بابا
 من-بابایی
 بابا-جونم
 من-گوشیم شکست
 سرمو تو دستاش گرفت و بایه اخم غلیظ بهم زد زل که قلبم اومد تو شرم
 بابا-به خاطر یه گوشی اینجوری زار میزنی
 من-بابایی تو میدونی چن تا رمان نخونده روش بود؟میدونی چن تا شماره روش
 بود؟میدونی چن تا برنامه چت روش بود؟
 بابا-همشو واست میریزم دخترکم نبینم خوشکلکم غصه بخوره ها
 من-بابایی من گوشی جدید میخوام
 بابا-چی میخوای عزیزم
 من-آی فون اون که تو مغازه دوستت دیدیم گفت بالا ترین مدله
 بابا-باشه دخترم واست میخرم ولی بالاترین نبودا
 من-اصن هر چی ولی خوشکل بود
 بابا-باشه

من-مرسی بابایی
 بابا-دختر بابا عزیزم برو بخواب این روزا خیلی بهت فشار اومده برو عزیزم
 راس میگفت
 حرفشو گوش کردم و رفتم خوابیدم

وای خدا چقدر خوابم میومد رفتم تو آشپزخونه
 من-سلام
 یه صدای مردونه گفت
 یارو-خفه شو
 نگاه کردم
 صدا از طرف مامانم بود
 من-مامان
 باز همون صدا گفت
 یارو-مگه بهت نمیگم خفه شو
 به معنای واقعی کلمه لال شدم
 پشت سرمو نگاه کردم
 فرشاد بود که دهنشو دوخته بود
 دستمو گذاشتم رو دهنمو جیغ خفیفی کشیدم
 من-فرشاد
 اومدم برم طرفش که اون صدای لعنتی دوباره گفت
 یارو-از جات جم نخور
 با بهت مامانم نگاه کردم
 اونم زل زد تو چشم من و یهو تغییر چهره داد
 قدش شد اندازه زرافه و سم دو آورد به بقیه جاهاش جرعت نکردم نگاه کنم
 اومدم جیم شم دویدم ولی دست مامانم دراز شد و منو گرفت و آورد نزدیک خودش
 محکم زد توی صورتم
 جییییغ کشیدم
 من-یا قمر بنی هاشم جن زده شدم یا خدا یا بسم الله به نام تو خدایا منو شفا بده تو رو
 جان عزیزت خدایا جنا رو از روی کره زمین ور دار
 یارو-چی بلغور میکنی اسکل
 نگاه به صاحب صدا کردم
 فرشاد بود
 جیغ کشیدم و رفتم عقب

شادی-کوفت راستی امروز من ناهار درست کردم
 من-از الان دلم درد گرفت
 مامان-شادی مامان بیا این بسته رو هم واسه شوهرت ببر
 شادی-این چیه
 مامان-تو بگیر
 شادی-ولی کامیار.....
 مامی-ولی و اما نکنا ببرش اینو
 شادی-چشم
 مامی-چشمت بی بلا
 من-خود شیرین ایکیبری
 شادی-عمته
 من-اونم هس البته سهیلاش با توووووو
 شادی-تو هیچوقت دس از حاضر جوابیت بر نمیداری نه
 من-نه
 شادی-نگمه
 من-داداش عموی سگمه
 شادی-زهرمار
 من-تو جونت
 شادی-شری میبندی گالتو یا نه
 من-گمشو
 شادی-تو گمشووووووو
 من-چشم هر چی مامان جونم بگه
 شادی-حالا دیگه من مامان جونتم؟
 من-بیخشید عمه جونم
 شادی-شرییییی!!!!
 من-هان چته
 شادی-ببند
 من-چیو
 شادی-زیپ
 من-ندارم
 شادی-میبندی یا ببندم
 من-ببند
 شادی-اوکی
 تا اومد دستشو بذاره رو دهنم،دهنم و باز کردم یه گاز جانانه گرفتم
 جیغ زد دددددد از نوع ماوراء بنفش

فرشاد-زهر دوباره شما دوتا به جون هم افتادین
 من-به خدا تقصیر شادی بود فرشاد جوونمممم
 فرشاد-باشه بابا قبول کردمممم در ضمن یه نکته اگه دقت کرده باشین
 میفهمین شادی هم مت شراره یه تختش کمه)
 فرشاد-راستی فری گوشه من کووو؟
 فرشاد-تو مایتابه (ماهی تابه) ی کوکو
 من-زهر دیوووونه
 شادی-میگم خب من برم دیگه شری بای خداحافظ داداش مامان جان خداحافظ
 مامی-کجا زوده که
 شادی-کامی نگران میشه خدانگهدار مامان
 مامی-خداحافظت مادر
 بعدم شادی رفتو مامی هم رفت اسپزخونه
 منم تی وی رو روشنیدم(روشن کردم)
 زدم نکس وان از شانسم آهنگ صدامو داری از ار مین ۲afm بود
 برای اینکه توجه فرشادو جلب کنم باهاش میخوندم
 من-صدامو داری
 فرشادم جواب میداد
 فرشاد-اره دارم بگو
 من-به احترامت هیچوخ حتی من
 فرشاد-خب ادامشو بنال
 من-نمینداختم
 فرشاد-چیو
 من-نگامو جایی
 فرشاد-وظیفهت بوده نه بیا نگاه هم بنداز
 من-رفتی
 فرشاد-خوب کردم
 من-با اینکه میدونستی
 فرشاد-چیو من دانا ی کلم
 من-تو رو دوس دارم روتو نی اون حسی که رو بقیه بودو هست
 فرشاد-خب
 من-کوفت حسمو بهم زدی
 تی وی رو خاموش کردم
 فرشادم اغوششو وا کردو رفتم توش
 فرشاد-خواهر عزیزم دوست دارم
 من-ولی من دوست ندارم

فرشاد-چرا
فرشاد-واسم گوشه بخر تا دوست داشته باشم
قهقهه زدو از تو جیبش یه گوشه خوووووشششکل درآورد
من-وااااای چه نازه گوشیتو بده
فرشاد-واسه چی
من-برنامه واتسآپ و اینا بریزم
فرشاد-بده خودم واست میریزم
من-نه میزنی عروسکمو خراب میکنی
فرشاد-منننن؟؟؟؟؟؟
من-نه عمه سهیلا خب تو دیگه
فرشاد-شری!!!
من-جونم
فرشاد-عزیزم جونت بی بلا آجی بده گوشیتو
عروسکمو دادم دستش
فرشاد-خب چیا میخوای
من-واایسا بینیم چیا داری
گوشه شو قاپیدمو نگاه کردم
من-فرشاد شر ایتمو روشن کن
فرشاد-روشن کردم
واتسآپ و وایبر و تلگرام و اینستاگرامو علامت زدم که چشم خورد به بی تاک
اونارو واسه خودم فرستادم و رفتم تو بی تاکش
وای خدا فرشاد با چن تا دختر همزمان دوست بود؟؟؟؟؟؟
چشم پر اشک شد هیچوقت فک نمیکردم داداشم دختر باز باشه
یه سیلی محکم خوابوندم تو گوششو دویدم بالا رفتم تو اتاقم درو قفل کردم
خودمو پرت کردم رو تختو زار زدم
صدا داد فرشاد بلند شد و چن لحظه بعدشم در اتاقم و محکم میکوبید
فرشاد-شراره این لامصبیو وا کن میکشمت
در و وا کردم و مٹ خودش صدام انداختم رو سرم
من-هان چته دور ور داشتی فک کردی خیلی خلدی
یکی خوابوند زیر گوشم و گفت
فرشاد-به چه حقی تو گوشیم فضولی میکنی هان
مامان و بابا هم اومده بودن تو اتاقم و با وحشت به ما نگاه میکردن
من-فک نمیکردم دختر باز باشی فرشاد
فرشاد-خفه شو
من-هان چیه میترسی همه از کثافت کاریات بو ببرن

فرشاد-کثافت کاریو اون شوهر آینده ت میکنه
 تعجب کردم
 من-شوهر آینده م کیه
 فرشاد-هه آقا نیما جان بله کثافت کاریای اونور بشمر
 پاهام بی حس شد
 ینی تا حالا اینو ازم مخفی کردن؟
 افتادم زمین
 چهره نگران فرشادو دیدم
 فرشاد-شراره شراره خواهری غلط کردم شری غلط کردم پاشو شراره صدام و
 میشنوی آجی الهی قربونت برم پاشو شراره شری به خدا چیزی که فک میکنی نیس
 من با هیچ دختری نبودم شری فقط در حد چت بود
 اروم گفتم
 من-نیما
 مامان گفت
 مامان-اره نیما شوهر آیند ت خوشبخت میشین فردا خواستگاریته
 تا اینو گفت آتیشی شدم
 من-بیرون
 مامان-چی
 -گفتم بیرون هیشکی حق نداره واسه زندگیم تصمیم بگیره بیرون
 رفتن بیرون
 یه قرص خواب از تو کشوم برداشتمو خوردم بعدم رفتم تو تختم تا بخوابم

با صدای آلام گوشیم از خواب بیدار شدم هه اون همه مهربونی فقط واسه ازدواج با
 آقا نیما بوده
 رفتم پایین دست و صورت مو شستم و رفتم تو اتاقم تا لباس بپوشم
 مانند مشکی با شلوار مشکی و مقنعه مشکیمو پوشیدم
 تو آینه به خودم نگاه کردم
 این همه زیبایی باید هدر بره
 یه آه کشیدم و زنگ زدم به نازی
 نازی-پشت در خونتونم بای
 و قطع کرد
 رفتم تو کوچه و سوار ماشین نازی شدم
 نازی-چی شده خانم کشتیات غرقه مشکی پوشیدی

من-نپرس که دلم خونه
 نازی-چرا
 من-امروز که میریم بیرون واست تعریف میکنم
 نازی-اوکی
 من-میشه یه آهنگ شاد بذاری از این حالو هوا در بیاد
 نازنین-اوکی
 (این آهنگ اصلی رمانه لطفا کلمه به کلمشو تو ذهنتون پسپارید)

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی
 وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته
 میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته
 چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من
 دیوونته
 نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
 میخوام باهات حرف بزنم
 اونی که میگن عاشقه
 باور بکن خود منم

من که هیچوقت از این عشق به تو چیزی نگفتم
 من که از زبون تو دوستت دارم نشنفتم (نشندم)
 تو وجودم توی قلبم همه احساسمو ریختم
 اما اشتباه میکردم باید همه چیرو من بهت میگفتم

حالا میگم
 خیلی وقته
 میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته

چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
میخوام باهات حرف بزنم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود منم

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
تو کجا بودی تو کجا بودی
وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته
چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
میخوام باهات حرف بزنم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود منم
خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته
چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

نازی- رسیدیم
 پیاده شدم
 شروین تو حیاط بود
 با بلبل زبونی دیروزش لابد بیرونش کردن
 ولی انگار باز دیر رسیدیم
 با نازی رفتیم بالا
 در زد نازی
 استاد-خانم ها تهرانی و سلطانی بیرون
 اومدم بیرون نازی هم پشتم آمد
 نازی- محمدی گوووز
 من- چیه
 نازی- راه نمیده میگم من میرم دس به آب خدا حافظ
 من- برو
 رفت و منم رو یکی از صندلی ها نشستم که صدای آهنگی رو شنیدم
 دقت کردم
 اره همون آهنگی هست که تو ماشین نازی الان گوش کردم
 صدای شروین بود
 لامصب چه صداش خوشکله
 رفتم جلو

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی
 وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی

(باهاش همراهی کردم)

خیلی وقته میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته

(تو چشم نگاه کرد و هر دو ادامه دادیم)

چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من دیوونته

نمی دونی عزیزم اره این حقیقته
 خیلی وقته
 میخوام باهات حرف بزنم
 اونی که میگن عاشقه باور بکن خود منم

(قلبم گرومپ گرومپ میزد)

من که هیچوقت از این عشق به تو چیزی نگفتم
 من که از زبون تو دوستت دارمی نشنفتم
 تو وجودم توی قلبم همه احساسمو ریختم
 اما اشتباه میکردم باید همه چی رو من بهت میگفتم
 حالا میگم
 خیلی وقته میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته
 چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من
 دیوونته
 نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
 میخوام باهات حرف بزنم
 اونی که میگن عاشقه باور بکن خود منم
 وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی
 وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم

تو کجا بودی تو کجا بودی
 خیلی وقته
 میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته
 چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من دیوونته
 نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته

شروین-یه دختر خیلی خوشگل و ناز که مَث تو صداشم خوب خیلی مهربونه ولی پاش
 که بیوفته مَث سگ پاچه میگیره ولی در کل دختر خیلی خوبی هس خیلی شوخ با مزه
 با نمک و ناز و خوشگل
 من-توی دوس دختراته
 شروین-نه
 من-پس اگه میخوایش باید.....
 حرفم قطع کرد
 شروین-باید چییییی؟
 من-میزاری بگم بعد بنالی
 شروین-ببخشید ببخشید بگوووووو
 من-ز
 شروین-جان
 من-بگوووووووووز
 زد زیر خنده
 من-زهر! داشتَم میگفتم دختر بازیتو غرورت و بیخیخی بعد بری بهش بنالییییی و
 رتته
 شروین-میشه ترجمه کنی نفهمیدم
 با حرکات دستم حرفامو میفهموندم
 من-غرور کنار دختر بازی کنار دختر جذب اوکی
 شروین-امممم فک کنم افتاد
 من-آهان اوکی شد چون کسی دوس نداره عشقش دختر باز باشه
 شروین-مرسی از کمکت
 من-خواهش میشه کاری باری داشتی بگو داش
 شروین-آبجی این حرفا به شوما نیومده افتاد پس لاتی پاتی بیخیخی
 من-ایییییش
 شروین-این قضیه ایش دخترا چیه
 من-فضول یابی
 شروین-آهان
 من-خب من برم دیگه کلاس داریم بای
 رفتم بالا سر کلاس
 دیگه روز توی دانشگاه اتفاق خاصی نیوفتاد
 با نازنین داشتیم میرفتیم سوار ماشین شیم
 -شراره
 صدای شروین بود
 من-بله

شروین-ممنون از اینکه به حرف هام گوش دادی
 من-خواهش
 سوار ماشین شدیم
 نازی-خب بریم خونه شما؟
 من-نه اونجا نه نمیخواهی الان مامان بابامو فرشادو ببینم
 نازی-کجا برم
 من-خونه شما
 نازی-باش پس بزن بریم
 ضبط رو روشن کرد و به آهنگ عربی قشنگ پخش شد ولی اصن نمیفهمیدم چی می
 گه از کلاس هفتم کلا عربیم خراب بود همیشه نمره هام پونزده شونزده بوده تاحالا تو
 عربی یه دونه بیست هم نداشتی(بر عکس خودم همیشه عربیم بیس بود)
 رفتیم خونه نازی اینا
 تا نازی کلیدو انداخت سگ نازش جیک پارس کرد و دوید به سمت ما
 نازی-اوه جیک تو خیلی با وفایی پسر
 من-نازی گمشو تو تا روت بالا نیوردم
 نازی-بیشعور
 من-عمه سهیلامه
 نازی-خخخخخ برو تو
 رفتم تو
 مامانش کیمیا اومد دم در
 من-سلامممممم خاله
 خاله-سلامممممم عمه
 من-عه خاله
 (خاله کودک درونش جفتک میپروونه)
 خاله-جان خاله بیا تو دختر بیا تو سر پاییی خسته میشی بیا تو خودت گرم کن جلو
 بخاری یه ناهاری چیزی بخور بعدم برین تو اتاق نازی بخوابین
 من-اومدم اومدم
 رفتم تو
 مانتومو در اوردم
 نازی-مامانی ناهار چی داریم؟کوفته نخود چی داریم؟
 خاله-نه خیر گرم نازنین داریم با سس اضافه
 نازی-||||||| مامان
 خاله-بیا بخور تاکو داریم
 من عاشق تاکو ام خیلی ینی دوس دارم|||||||
 رفتم سر میز

با ولع بو کشیدم و شروع کردم به خوردن
 خیییییلی خوشمزه بود
 من-دستتون درد نکنه چسبید
 خاله-نوش جونت
 با نازی رفتیم بالا تو اتاقش و روی تختش خوابیدیم(میگم خوابیدیم نه که تو بغل هم
 خوابیدیم نه تختش دو نفره بود)

با صدای کیمیا خانم از خواب بیدار شدم
 -الو پاش دیگه هوووووی عین خرس قطبی خوابیده اووو ف به خرس قطبی گفته زکی
 من-سلام
 خاله-سلام عزیزم پاش این نازنین رو بیدار کن عین خرس قطبی خوابیده والا نه بابای
 این بچه خوابالو بود نه من نمیدونم این به کی رفته
 من-شما نگران نباشین من بیدارش میکنم
 خاله-دستت درد نکنه
 رفت بیرون
 بالشتمو ور داشتمو محکم کوبیدم تو سر نازنین
 نازی-اخ ای تو روح ارواح ننه و جد در جدت ای گوز تو روح ارواح عمت ای چس
 تو روح بابای ننه ی پسر عموی دوست صمیمی دوست پسر عموی همسایت
 من-زر نزن نازی پاشو آماده شو بریم ددر
 نازی-کجا
 من-سر بوم سه جا امروز مٹ اینکه قرار بود بریم بیرون اااااااااااا
 نازی-هان اره
 من-بله پاشو پاشو
 نازی-کجا میریم
 من-میریم خونه عم خب میریم همونجای همیشگی دیگه اول کافی شاپ آقای تربچه
 بعدم پارک همونجا که اسمش یادم نی
 نازی-خیلی خب بیچاره آقای ترابی که از دست تو شد تربچه
 پاشد
 یا خدا موهاش عین اینا که دستشونو کردن تو پیریز برق بالا رفته بود صورتش
 پفففففف دار اصن یه وضعی
 زدم زیر خنده
 نازی-به چی میخندی ایکبیری
 -ایکبیری عممه به تو برو تو آینه خودتو نگاه کن تا بفهمی به چی میخندم

نازی-اخه رسیدیم
 -چی؟؟؟؟؟؟
 نازی-اینقدر ور زدی نفهمیدی رسیدیم
 -ور رو عمم میزنه
 نازی-گمشو پایین تا ننداختمت
 -ایش پررو
 نازی-عمته
 من-اونم هس با تو پیاده شو تو منم پیاده میشم
 پیاده شد اومد در طرف منم وا کرد
 نازی-حالا گمشو بیا پایین
 -اومدم
 رفتم پایین
 وارد کافی شاپ شدیم یه موزیک لایت در حال پخش بود سر یکی از میزها نشستیم
 نازی-چی میخوری
 -مٹ همیشه
 دو تا قهوه واسمون آوردن
 نازی-خب بحرف
 من-نیگا من تازه خودم دیشب فهمیدم قراره با نیما مزدوج شم ولی من نمیخواهمش
 کثافت کاریاشم که اصن قابل شمارش نیس ولی مامان بابام اصرار دارن باهانش
 مزدوج شم تازه فردا هم قرار خواستگاری گذاشتن حالا تو میگی چی کار کنم از دست
 این آقا نیما خلاص شم ببین فقط یه راه بگو ضایع نباشه اوضاع خیط شه اوکی
 نازی-نیما داداش همون قهوه ای خودمونه؟؟؟
 من-اره
 قهوه ای همون نیازه
 نازی-خب ببین باید جنگولک بازی دراری
 من-ینی چی
 نازی-ینی باید مسخره بازی دراری خودتو عین اوسکلا درست کنی اوسکل بازی
 دراری و اینا اوکی
 -اوکی
 قهوه مونو خوردیم و پولشو حساب کردیمو رفتیم پارک
 تو پارک با نازی نشسته بودیم که صدای افسون رو شنیدم
 -شری
 من-مرض
 احساس کردم یکی دیگه همراه گفت مرض
 افسون-شرشر

من-خف شو
 وای خدا باز یکی با من گفت
 افسون-هوی
 من-هوی تو کلات
 و ا ا ا ا ا
 پشتمو نگاه کردم در کمال تعجب شروین رو دیدم
 افسون- ا ا ا ا شراره تو اینجا چی کار میکنی
 من-افسون تو اینجا چی کار میکنی
 افسون-با نم اینا اومدم ددر
 شروین اومد کنار مون
 شروین-افسون ارین صدات میکنه
 من-شما با هم نسبتی دارین
 شروین زهر خندی زد و گفت
 -متاسفانه
 افسون-من دختر خاله شروینم و البته.....
 -البته چی
 افسون-نامزدش
 رفتم تو شوک
 نامزد؟؟؟؟چرا اخه؟؟؟؟پس اهنگی که میخوند واسه افسون بود؟؟؟؟چقدر ازش تعریف
 کرده بود پس حتما خیلی عاشق همن
 بغضم گرفته بود
 د اخه لامصب به تو چه چرا تو بغضت گرفته
 خودم نمیدونستم چرا بغض دارم
 نزدیک بود بغضم بشکنه که گفتم
 من-خوشبخت باشید
 و دویدم
 شروین-شراره و ایسا
 شروینم دنبالم میدوید
 -و ایسا شری
 زود بهم رسید
 واسه اینکه بگیرتم شالمو گرفت و به جای اینکه منو نگو داره موهامو آزاد کرد
 چن دقیقه میخ بود رو صورتم
 من-هییییی کجایی
 انگار با حرفم به خودش اومد اخم غلیییییییی کرد و شالمو داد دستم بپوشم
 شروین-بپوش تو ماشینم منتظرتم

شالمو پوشیدمو رفتم تو ماشینش
 من-کاری داشتی باهام
 شروین-از اینکه نامزد کردم ناراحت شدی
 نه-خب من چرا باید ناراحت شم
 شروین-پس چرا بغض داشتی
 -چون.....چون.....
 هر چی فک میکردم جوابی واسش پیدا نمیکردم
 شروین-چون چی؟؟؟؟
 -چون یاد بدبختیام افتادم
 یه لبخند زد لبخندش پت و پهن شد نیشش وا شد و دندوناش پیدا شد و بعد قهقهه زد
 من-چته
 شروین-منو خر فرض کردی
 من-هه بایدم بخندی همتون مث همین همتون اون از فرشاد که دختر بازه اون از ننه
 بابام که به زور میخوان شوور کنم
 از اینجاش اشک از چشم سرازیر شد
 -و اونم از کثافت کاریای اقا نیما شوور آیدم اخه خدا من چرا اینقدر بدبختم چرا ایاااااا
 محکم دستشو کوبید رو فرمون
 شروین-نیما کیه
 من-چی
 داد زد
 شروین-گفتم نیما کیه؟؟؟؟
 اشکام بی صدا سرازیر میشدن و منم سعی بر کنار زدنشون نداشتم
 شروین-شری من متأسفم که سرت داد زد فقط بهم بگو نیما کیه
 من-پسر عممه میخوان به زور من با اون شوور کنم چون خیلی پولداره میفرسنم
 خارج از همه دور میشم تازه فردا هم خواستگاریمه
 شروین-چییییییییییییی؟؟؟؟؟؟؟؟
 من-اره
 ماشینو روشن کرد و حرکت کردیم
 شروین-پس تو هم مشکل منو داری
 -چی؟؟
 شروین-منو افسون همو دوس نداریم این فقط یه اجباره من یکی دیگه رو دوس دارم
 -کی؟؟
 شروین-یکی
 -کجا داریم میریم
 شروین-خونه ما

-چی
 شروین-نترس اینقدر پست نیستم که....
 -میدونم
 شروین-با دوس دخترامم رابطم فقط در حد دانشگاه بوده و بس همین تازه از امروز
 شروع کردم کم کم دارم کات میکنم
 -اهان .دوره
 شروین-چی
 -خونتون
 شروین-نه اتفاقا نزدیکه الان میرسیم
 -اوکی
 شروین-خب از خودت بگو بچه دومی
 -نه بابا بچه پنجم و تتغاری
 شروین-منم بچه چهارم و یکی مونده به آخر
 -آخری دختره
 شروین-از کجا فهمیدی
 -دیگه حالا اسمش چیه
 شروین-رها
 -اهان پدر مادرت خونن؟؟؟
 شروین-مادرم اره ولی پدرم نه اون واسه یه سفر کاری تا مدتی خارجه
 -هاااااان اوکی
 شروین-رسیدیم
 -به این زودی
 شروین-گفتم نزدیکه الان میریم خونه مامانم اینا خونه خودمم یه روز دیگه نشونت
 میدم
 -باشه
 با آینه ماشینش و لوازم آرایش تو کیفم خودمو ترگل و رگل کردم درو باز کردم اومدم
 پایین
 نگام به شروین افتاد که با تعجب به جایی که من نشسته بودم نگاه میکرد
 من-هی اقی پسر
 شروین-هان چی چی شد من نفهمیدم
 من-هیچی نشد بیا پایین عین بز زل زدی به جایی که نشسته بودم
 شروین-اهان اومدم
 با هم رفتیم بالا
 شروین-خب شری یه نفس عمیق بکش
 -چرا

شروین-واسه خالی نبودن عریضه

-کوفت بریم

شروین-بریم

در زد

یه خانم-اومدم اومدم

در که باز شد یه خانم خوشکل حدودن ۵۲ ساله تو چارچوب در ظاهر شد

خانمه-گمشو تو

تا منو دید محکم شروینو هل داد اونور و اومد منو تو بغلش گرفت

-سلام

من-سلام

خانمه-بیا تو دختر قشنگم

با تعجب بهش زل زدم که شروین با حرکات لب گفت

-جو گیره

خانمه-اولا فهمیدم چی گفتی دوما جو گیر باباته پسره ی امل خر گاو بیش-عور

دوباره باهات مهربون شدم پررو بازی در میاری من یه حسابی از تو برسم اصن

چرا عین هو بز سرتو انداختی پایین میری تو هان مگه تو این دختر خوشکله رو

نیووردی پس چرا نمیریش تو بزاز دهن د اخه دیوونه ی مو خروسی بیا اینو ببر تو

تا نزدم اون هیکتو درب و داغون کنم

شروین-بله چشم

وا شروین که موهاش خروسی نیس،اصن بی خیال

مامانش-بیا اول معرفی کن بعد ببر خونه رو نشونش بده افتاد

شروین-بله مامان افتاد این شراره تهرانی هس هم دانشگاهی من ۲۲سالشه مٹ رها

دیگه

مامانش-خیلی خوشبختم منم نادیا هستم لطفا وقتی میخوای صدام کنی دیگه خانم و خاله

و مامان و خلاصه از این قرتی بازیا صدام نکن همین نادیا خوبه

-چشم نادیا جووووون

نادیا جون-چشمت بی بلا ،شروین-کجایی الاغ غول تشن بیا شراره

رو ببر خونه رو نشونش بده زووود

داشتم دیگه میپوکیدم از خنده

نادیا-تو چرا از خجالت سرخ شدی شراره جون این غول تشن باید خجالت بکشه البته

اگه بلد باشه بکشه

شروین-شراره بریم نشونت بدم خونه رو

من-اومدم

اول حال شونو دید زدم

Wow چه حال تووووووووپیییییییی ایول یه میز خیلی خوشگل بود با پنج تا مبل دورش تازه مبلشونو بگو خیلی قشنگ و زیبا بود...

رقتیم توی Dining Room یا همون غذا خوری خودمون ینی اصن فکم داشت میومد زمین یه میز در ایااز بود که کلی صندلی هم دورش یه پنجره بزرگ آخر اتاق بود که به جای دیوار بود و یه پرده ی صورتی رنگ هم روش کشیده بودن کنار دری که از طرف حال واردش میشی یه بخاری بود که عکس شروین روش بود و یه در هم روبرو که حدس میزدم چی باشه

رقتیم تو اون دره یا همون اتاق نشیمن خلاصه حوصله ندارم توصیف کنم خودتون تصور کنین

بعدم رقتیم توی یه اتاقی که درش بنفش بود عیبین در اتاق من در زد

طرف-وارد شو

شروین-سلام رها

رها-سلام شرک چطوری خره کوووو گربه چکمه پوش کووو زنت اسمش چی بود

سونیا سوفیا ولش یادم نمیاد هاااان چرا یادم اومد فیونا زنت فیونا کوووو دیگه شخصیت مخصیت چی داشت هان شاه و ملکه هه کووووو اون جادوگره با پسرش تو شرک ۲ کووووو

شروین-رها اکسیژن برسون بابا یه رییبیبیبیبی داری ور میزنی بابا ببند هی کوکو

میکنه خب کوکو دوس داری به مامان بگو بپزه

رها-خودت ببند

شروین-بستم به جون ولو

رها-ولو عمته من رهام کصافط

شروین-خالته

رها-اونم هس با تو

بعدم رفت یه چیزی در گوش رها گفت که رها اومد منو بغل کرد و گفت

رها-سلام عزیزم خوبی قربونم بری چطور مطوری خب

بیا بشین بتعریف چی شد به ما سر زدی با شروین چه سر و سری داری هااان فک کنم دوس دخترشی وای تو اولین دوس دخترشی که میای خونمون خب بگو چجوری با شروین آشنا شدی اصن عاشق چیش شدی کجا همو دیدین اسم بچتونو چی میخواین بذارین کی از دواج میکنین دختر دوس داری یا پسر کی...

شروین-رها ببند من و شراره بینمون هیچی نیس

رها-بستم به جون شرک

شروین-شرک عمته

رها-اونم هس با تو گمشو بیرون میخوام با شراره بحرهم بدو گمشو برو دنبال فیونا تا شاهزاده سوار بر اسب سفید نبردتش بدو

بعدم انداختش بیرون
 رها-خب من رها هستم ۲۲ سالمه تو چی
 -شراره هستم همسن توام
 رها-چه جالب هم سنیم خب چی شد اومدی اینجا
 منم از دیشب که موضوع فرشادو فهمیدم تا حالا رو واسش گفتم ماجرا نیما و پیشنهاد
 نازنین رو هم گفتم
 رها-ایول بابا چه زندگی توپی داری
 من-توپ؟
 رها-اره بریم پایین مدرسه شبانه روزی داره
 من-چی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟وای خدا باورم نمیشه یادم رفته مدرسه شبانه روزی داره بدو بریم
 پایین
 رها-بریم خوشکل خانم
 من-خوشکلی از خودتونه
 رفتیم پایین شروین هم همزمان با ما داشت میرفت به سمت تلوزیون که رها گفت
 -شروین به خدا ایندفعه بخوای فوت بال ببینی لهت میکنم
 و هر دوشون با هم دویدن به سمت تلوزیون
 رها زود کنترل رو برداشت و زد مدرسه شبانه روزی منم رفتم و دستش نشستم و
 نادیا جونم واسمون پاپ کورن آورد
 چن دقیقه که از فیلمه گذشت شروین حمله ور کنترل رو و داشت و زد فوتبال
 رها-شروین
 شروین-هان چته خب فوتبال لالیگاس بارسا هس و رئال مادرید اینو همیشه از دست
 داد و ندید
 رها پرید روی شروین تا کنترل رو بگیره
 رها-شراره من گازش میگیرم تو کنترل رو بگیر
 من-باشه
 رها پرید روش و یه گاز جانانه از بازوش گرفت منم کنترل رو از دستش کشیدم
 شروین-ای نامردا
 رها-خودتی شراره بزن ۵۴ روییکسه
 زدم تا ادامه فیلم رو ببینیم که دوباره شروین کنترل رو کشید و زد فوتبال
 رها-شروین
 شروین-فردا تکرار شو ببین
 رها یه ایش گفت و
 رها-شری بریم بالا شروین الحق که شرک خیلی بهت میاد بریم شراره
 رفتیم بالا
 نگام به ساعت افتاد و گفتم

من-وای دیر شد باید برم خونه
رها-خونتون کجاس
یه لحظه جو گرفتمو زدم زیر آواز
خونه ی ما
دوره دوره
پشت کوه ها
ی صبوره
پشت دشتا
ی طلایی
پشت صحرا
های خالی
خونه ی ماست
اونور اب
اونور موجای
بی تاب
پشت جنگلای
سروه
توی رویاست
توی یه خواب
پشت اقیانوس ابی
پشت باغا
ی گلابی
اونور با
غای انگور
پشت کندو
های زنبور
خونه ی ما
پشت ابراست
اونور دلتنگی ماست
ته جاده های خیسه
پشت بارون
پشت دریاست

خونه ی ما
قصه داره

البالو و پسته داره
 پشت خنده ها
 ی گرمش
 ادمای خسته داره
 خونه مااا
 شادی داره
 توی حوضاش ماهی داره
 کوچه هاش
 توپ بازی داره
 گربه های
 نازی داره
 خونه ی ما
 گرمو صمیمی
 روی دیوارش
 عکسای قدیمی
 عکس بازی
 توی ایوون
 لب دریا
 تو تابستون
 عکسه اون روووز
 زیر بارون
 با یه بغضو
 یه چمدون
 رفتن از پیش ادمای
 نازنینو مهربون
 لا لا لا لا
 لا لا لا لا
 لا لا لا لا
 خونه ی ما
 دوره دوره
 پشت کوها
 ی صبوره
 پشت دشتا
 ی طلایی
 پشت صحرا

های خالی
 خونه ی ماست
 اونور اب
 اونورموجا
 ی بی تاب
 پشت جنگلای
 سروه
 توی رویاست
 توی یه خوابه
 (اهنگ خونه ما از مرجان فرساد خیلی خوشگله حتما دان کنین تو کانال تلگرامم هس
)

(اهنگ خونه ی ما از مرجان فرساد)

چن دقیقه بعد صدای دست زدن چن نفر رو شنیدم
 رها-صدات خیلی توپیه باریک باریک
 نادیا-صدات خیلی قشنگه شراره جان
 -ممنون نادیا جون لطف دارین
 نادیا-خب شروین برو ماشینو روشن کن و شراره رو برسون
 شروین-چشم
 من-رها
 رها-جانم شری
 من-فردا خواستگاریه میشه تو هم باشی
 رها-باشه شمارتو بده
 من-یادداشت کن ۰۹۳۸۰.....
 رها-اوکی بهت میزنم
 من-باشه
 رها-فقط چیزه با شروین پیام یا نه
 من-شاید بعدش بریم بیرون اون موقع زنگ بزن شروین بیاد
 رها-اوکی
 من-آرایش عین اوسکلا هم با تو
 رها-یه کار میکنم دیگه عمرا بخوادت
 من-اوکی مرسی بای
 -بای گلم
 رفتم و سوار ماشین شروین شدم

شروین-خوش گذشت
 -خیلی مرسی خواهر باحالی داری
 شروین-بله بریم
 -بررررررررر
 ضبط رو روشن کرد

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی
 وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته
 میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته
 چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من
 دیوونته
 نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
 میخوام باهات حرف بزنم
 اونی که میگن عاشقه
 باور بکن خود منم

من که هیچوقت از این عشق به تو چیزی نگفتم
 من که از زبون تو دوستت دارم نشنفتم (نشندم)
 تو وجودم توی قلبم همه احساسمو ریختم
 اما اشتباه میکردم باید همه چیرو من بهت میگفتم

حالا میگم
 خیلی وقته
 میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته
 چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من

دیوونته

نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته

میخوام باهات حرف بزنم

اونی که میگن عاشقه

باور بکن خود منم

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم

تو کجا بودی تو کجا بودی

وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم

تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته

میخوام بگم دوستت دارم

خیلی سخته

چون دیگه طاقت ندارم

این دل من

دیوونته

نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته

میخوام باهات حرف بزنم

اونی که میگن عاشقه

باور بکن خود منم

خیلی وقته

میخوام بگم دوستت دارم

خیلی سخته

چون دیگه طاقت ندارم

این دل من

دیوونته

نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

آهنگ که تموم شد دوباره ریپلی Replay کرد

من-این آهنگو خیلی دوس داری نه

شروین-خیلی

من-چرا

شروین-چون منو یاد عشقم میندازه

-آهان

دیگه چیزی نگفتم ولی نمیدونم چرا ناراحت شدم هی میگه عشقم اصن چی میشه
جلوی من از عشقت زر نرنی؟ ولی خب چرا من باید ناراحت شم؟ اه نمیدونم بی خیال

شروین-رسیدیم

من-ممنون

پیاده شدم

تصمیم گرفتم تا با مامانم خوب تا کنم و به موقعش تلافی کنم

زنگو زدم

مامی-کیه

من-سیلام مامی خوبی منم وا کن قربونت برم

در با یه تیک وا شد

رفتم تو

من-سلام مامانی چطوری مامی واسه فردا چه لباسی بپوشم جلو شوهرم خوب به نظر

بیام

مامی با تعجب منو نگاه میکرد

مامی-خوبی شری

-عالی ام خدا کنه زود تر فردا شه

مامی-وای شری برو بخواب دختر عزیزم

-چشم مامان

مامی-چشمت بی بلا

رفتم بالا که صدایی از اونطرف شنیدم گوشمو چسبوندم به در

نه عشقم من تو رو خیلی دوس دارم

...۶-

فردا میام پیشت فک کردی خواهرم میتونه بین ما رو بهم بزنه

...۶-

نه که میتونه فردا میام پیشت سانازم بای

و دیگه صدایی نیومد تا اینکه دوباره شروع کرد به حرف زدن

-سلام کیانا خوبی قربونت برم

....۶-

نه عشقم فردا سرم شلوغه باید برم شرکت پس فردا میبینمت اوکی بوس بوس بای

دهه اینکه دست شروینم از پشت بسته

دوباره شروع شد

-سلام سیمین
تا بیاد بگه خوبی درو وا کردموا گفتم
-فرشاد عشقم بیا واست شام رو کشیدم داری با کی حرف میزنی
فرشاد-اوه هیشکی عزیزم الان میام
قطع کرد و منم رفتم یه سیلی زدم تو صورتش و با گریه گفتم
-تو به من قول دادی فرشاد یادت رفت
بعدم دویدم تو اتاق پشت سرم اومد
خودمو پرت کردم رو تخت و زار زدم بعد احساس کردم کسی موهامو نوازش میکنه
فرشاد-خواهری به خدا چیزی که فک میکنی نیس
من-پس چیه من خودم شنیدم میگفتی فردا میام پس فردا میام
فرشاد-شراره گریه نکن اجی باشه فردا باهاشون کات میکنم
-همین الان کات کن
فرشاد-چجوری
-گوشیتو بده
داد بهم رو شماره ی ساناز فشار داد و گذاشتم دم گوش فرشاد
فرشاد-الو ساناز
من-فرشاد عزیزم بیا فیلم مورد علاقت داره شوهر گرام
بعد پریدم رو گوشی فرشاد و زدم روی اسپیکر
ساناز-فرشاد نامرد تو به من خیانت کردی تو زن داری آشغال
-خفه شو خانم به شوهرم توهین نکن
بعدم قطع کردموا انداختمش تو لیست رد بعدم شمارشو پاک کردم
خب حالا نوبت کیانا خانمه تا اومدم به کیانا بزنگم خودش زنگید
-الو
کیانا-شما
-شما زنگ زدید من باید بپرسم شما
کیانا-این گوشی فرشاده؟
-بله و منم همسرشم
هول شد و گفت
کیانا-هم.....همسرشخب چیزه...ببینید شاید اشتباه شده...موبایل فرشاد تهرانی
هس
-بله و منم همسرش شراره مهردادیان هستم
نمیدونم چرا دوس دارم فامیل شروین روم باشه
کیانا-اهان بله میشه گوشی رو بدید فرشاد
فرشاد-شراره خانمم بیا دیگه عزیز دلم
کیانا-خانمش؟؟؟؟عزیز دلش؟؟؟؟

-بله من باید برم پیش شوهرم بای
 و قطع کردم اسمشو تو لیست رد انداختم و شمارشو پاک کردم
 سیمین هم که کارش تموم شده بود اسمش تو لیست رد شمارش پاک
 دیگه گشتم ولی اسم دختر نیافتم
 من-فرشاد بی تاک تو پاک میکنم
 فرشاد-ولی شری
 -ولی بی ولی خودت گفتی
 فرشاد-باشه
 رفتم بی تاک شو پاک کردم گشتم لاین و ماین دیگه نداشته باشه که دیدم سالمه
 -عملیات با موفقیت انجام شد
 فرشاد-شراره تو به خاطر من اونجوری گریه نمیکردی من خواهرمو میشناسم و در
 این مواقع میدونی چی میگن
 -چی؟؟؟؟
 فرشاد-که عاشق شدی
 بروبابا
 -حالا ببین
 باشه میبینم حالا گمشو بیرون میخوام کپه مو بذارم
 فرشاد-تو این حرفا رو از کجا یاد گرفتی
 -از سر بوم سه جا برو دیگه
 -رفتم شب خوش خواهری
 -شب به فنا برادری
 رفت بیرون
 وای فای گوشیمو روشن کردم اووووو چقدر پی ام اومده
 رفتم تو کانتکتکم contact رها صد تا پی ام داده بود بازشون کردم اولیو خوندم
 -سیلام شری رهام
 -هوی الاق
 -ای گوه تو لا اله الا الله افلاین بز
 -شری میگیرم میزنمتا انلاین شود دیگه
 و اسش پی ام دادم
 -سیلام اجی
 یه هو عین عجل معلق ظاهر شد و پی ام داد
 -سلوم چیطوری
 -خوبم داش فدا مدا شوما چیجوری اوضاع احوال خوبه
 -چاکر داداش برو کپه تو بذار فردا میام آرایشتم کنم
 -مرسی بای

رها-موقعی که آماده شدی رو دارم تصور میکنم
 -کوفت بیا ببینم
 اومد و منو نشوند روی تخت بعدم رفت سر کمد و شروع کرد به به هم ریختن و
 لباسامو پرت میکرد کف اتاق
 -رها آدم باش
 رها-میخواین بیاین تو اتاق با هم ور بزنین
 -اهان از اون لحاظ
 اخرش یه لباس قرمز جیغ گشاد که آدم توش انگار زنای حامله میشه در آورد
 -بیوش
 به حرفش گوش کردم و پوشیدم
 رفت توی کفشام و یه کفش گشاد قرمز بهم داد
 -ولی این واسم گشاده
 -بیوش
 پوشیدمش
 -بخواب روی تخت
 خوابیدم روی تخت اونم با لوازم آرایشی اومد بالا سرم یه هو زد زیر خنده
 من-رها درست کن
 رها-اوکی
 یه صندلی(اگه دیده باشین از این پلاستیکیا که تو جشننا هم هس)واسه خودش آورد و
 برعکس نشست
 باز خندید که خندش باعث شد از پشت بیوقته رو زمین بیچاره هول شد اومد بلند شه
 اول صندلیه رو بلند کرد که پاش تو صندلیه گیر کرد و افتاد قاطی کرد اومد خودشو
 صندلیه رو با هم بلند کرد که دوباره افتاد شترق بعد خودشو بلند کرد و چون پاش
 هنوز تو صندلیه بود از جلو افتاد بعد پاشو در آورد و بلند شد اصن یه وضی منم
 نشسته بودم به اون بدبخت میخندیدم اینقدر خندیدم که اشک از چشمم سرازیر شده بود
 بیچاره نمیدونست از کجا در بره
 بالاخره بلند شد اومد روبروم نشست
 اول پنکیک رو در آورد و تا میتونست به پوستم مالید جوری که عین گچ دیوار سفید
 شدم
 رها-شراره واسه اینکه جلوش اوسکل به نظر بررسی بگو خودم آرایش کردم اوکی
 من-اوکی
 بعد رژ گونه قرمز در آورد و بازم هر چی میتونست زد یه گردی بزرگ دو طرف
 صورتم قرمز بود
 رها-شری از رنگ قرمز خیلی خوشت میاد اوکی
 من-اوکی

رها-بیا کوفت کن بدو حسابی با موهات کار دارم
 زود زود خوردم تا تموم شه ولی مگه تموم میشد خو گشتمه دیگه
 هی کباب میخوردم هی برنج هی سالاد هی نوشابه ولی سیر نمیشدم چرا اینطوریه
 (خییییییییلی شکمو هس این ولی نمیدونم چرا چاق نمیشه خخخخ دلنوشته ای از
 رها)
 رها-بترکی شراره چقدر میخوری الان دو ساعت تکمیل داری میلنبونی
 -خو گشتمه
 رها-ای کارد بخوره به اون کثمت الاق ساعت ۳ بعد از ظهره تا شب نمیرسیم کار
 انجام بدیمآآآ
 -باشه تموم بعدم کارد بخوره به شکم عمت و عمم و پسر عمم که همون نیما باشه و
 دختر عمم که نیاز باشه
 اومد اول یه اسپری زد به موهام
 بعد یه چیز حالت شامپو مالید موهامو از ته داشت میکند
 -آی آی مردم کندی موهای نازنینمو
 رها-زهر مار
 -تو جونت
 موهامو شست و شو میداد که تقریبا فک کنم دو ساعتی طول کشید
 رها-خب شری حالا باید موهاتو اتو کنم پس خف شو تا تمرکز داشته باشم
 -اوکی
 اتو شو زد به برق و تا میتونست موهامو کشید منم که جرعت نداشتم جیک بزنم چون
 یه حرف کوچولو منفجرش میکرد مخصوصا الان که خانم متمرکز هستن
 رها-خب اتو ی موهات تموم شد
 -ساعت چنده
 رها-شیش عصر
 -وای بدو الان میرسن
 رها-عزیزم خواستگاری شبه نه عصر اونم تو فامیل شمااا
 من-اینا عجولن بدو تا ساعت هفت نشده
 -اوکی
 -الان باس چی کار کنی
 رها-شری من باید با Hair Color گچ مو موهاتو رنگ کنم نگران نباش از اوناس که
 تو تلوزیون تبلیغ میکرد میتونی بشوریش اوکی
 -آسیب ماسیب نداره
 رها-نه
 شروع کرد موهامو رنگ قرمز زدن از اوناس که تبلیغ میکنه میکشی به مو بعد پاک
 میشه

زدم زیر خنده
 رها-
 رها-هان
 -جیش دارم
 رها-خب برو خودتو تخلیه کن
 با کفشای گشادم هلک و هلک رفتم نشستم رو دبلیو سی فرنگی
 اوفی به این میگن آرامش
 خودمو تخلیه کردم و اومدم بیرون
 رها-شری مامانت صدات کرد گفت با هم بریم پایین خالت اینا اومدن
 -خالم نه اوسکل عمم
 رها-هر چی بریم
 دستشو گرفتمو عین عقب افتاده ها میرفتم پایین البته عقب افتاده ی از نوع دلکک
 خوناشامی بودم ولی اینجوری که ما راه میرفتیم همه فک میکردن من عقب افتادم
 همه با تعجب منو نگاه میکردن از جمله مامانم که خون خونشو میخورد کارد میزدی
 خونش در نمیومد ولی شمشیر میزدی در میومد
 رسیدیم پایین
 عمه سهیلا اومد و رها رو بغل کرد
 عمه-سلام شراره جوووون عروس گلم
 رها-ببخشید اشتباه شده من شراره نیستم دوستش رها هستم شراره ایشونن
 عمه سهی همچین وا رفتااا اصن یه شکلی
 خودشو جمع و جور کرد و بغلم کرد
 عمه-سلام شراره جان خوبی عزیزم ببخشید نشناختمت اخه خیلی خوشکل شدی
 نشناختم
 من-مرسی خودم خودمو آرایش کردم
 عمه-آره خیلی بهت میاد
 حق داشت فک کنه رها منم چون رها پوست برنزه و چشای سبز و بینی قلمی و لبی
 متناسب با بقیه اجزای صورتش داشت موهاش قهوه ای بود و در کل خوشکل بود
 ولی باز من خوجل تر بودم من پوست سفید و موهای شکلاتی با چشای سبز مایل به
 آبی داشتم اون بستگی به لباسم داشت که چشم چه رنگی باشه بینی قلمی و لبی زیبا
 در کل خیلی زیبا بودم بیشتر به مامانم رفته بودم اما بعضیا میگن غیر رنگ چشات
 بقیت باباته اما حیف با این دسته گل رها خانوم شده بودم دلکک سیرک و در کل منو
 رها خیلی شبیه بودیم
 نشستن کنار هم بزرگا و بعد سه ساعت ور زدن گفتن چایبو بیارم
 چایبو تو کثیف ترین لیوانا ریخته بودم

هَلک و هَلک چایی رو اوردم که وسط راه به خاطر کفشای زیاد گشادم افتادم و تمام چایی ریخت رو سهی جون
 بعد کلی آخ و واخ کردن یه ببخشید گفتمو رفتم میوه بیارم
 صداش انگار اون بوقلمونه تو کارتون Free Birds بود همون که یه بوقلمون میخواد
 بقیه بوقلمونارو از تو لیست غذا حذف کنه صداش عین هو همون بود البته صداش که
 نه قد قدش

میوه رو اوردم و دوباره به خاطر کفشم شپا—ق افتادم
 وقتی سرمو اوردم بالا پوکیدم از خنده
 نیما پرتقال رفته بود تو دهنش
 حالا همه خوابیده بودن رو نیما میزدن تو سرش که پرتقاله رو تف کنه
 رو زمین ولو بودمو مشت میزدم رو زمین و میخندیدم
 سهی جون با حرص نگاه میکرد
 عمه- عزیزم بهتر نیس برین تو اتاق حرف بزنین

-چشم

رفتیم تو اتاق

من-خب نیما بگ—وووووووووو

نیما-جان؟؟؟؟؟؟

-هیچی بیخی بگو

نیما-میدونم میخوای اوسکل بازی در بیاری تا نخواست ولی بدون تلاشت بی فایده
 من دس از سرت بر نمیدارم
 اومد جلو که ببوستم هی یه قدم میومد جلو یه قدم میرفتم عقب تا اینکه پشتم خورد به
 دیوار بغلم کرد و لبشو آورد جلو که ببوستم که اسپری عرق تاثیر خودشو گذاشت
 یه قدم ازم فاصله گرفت و گفت

نیما-خب همین دیگه فقط بگم دوست دارم همین دیگه هیچ کاری ندارم بریم پایین

رفتیم پایین

عمه-مبارکه؟؟؟؟؟؟

باید فک کنم سه هفته

عمه-سه هفته—ه؟

-عمه جون مَث که بحث یه عمر زندگیه هاهاهاه

عمه-باشه سه هفته

نیما-مامان جان بریم بیرون

مامی من-باشه پسرم

رها اشاره کرد زنگ بزنگم شروین

با اشاره گفتم بزنگ

رفتیم تو اتاق و گذاشت رو اسپیکر

من-میگم بهم بگو با شروین ازدواج کن ولی اینو نبوش
 نمیدونم چرا اینو گفتم یهو به ذهنم رسید
 رها-شروین؟ نکنه عاشقش شدی؟؟؟؟؟ البته حق هم داری پسر به این خوشکلی جذابی کی
 میتونه عاشقش نشه
 من-رها زر نزن بین ما هیچی نیس
 رها-ولی من اینطور فکر نمیکنم آآ
 من-نکن تو اصن فکر میکنی
 رها-شری مواظب خودت باش که اومدم
 پرید رومو شروع کرد به قلقلک دادن
 منم قلقلکی
 میون خنده هام به زووووووور گفتم
 من-رها.....جون سگ پدرت.....ولم کن.....به
 خدا.....مردم.....رها.....ول
 رها-بگو غلط کردم
 من-غلط.....کردی
 رها-چی
 من-غلط کردی
 بیشتر قلقلک داد
 من-رها.....جون سگ بابات ولم کن.....رها.....پوکید دلم.....الان
 روت.....بالا میارم.....رها.....دلم
 رها-بگو
 من-ز
 بد تر قلقلکم داد
 به زور از زیر پام اسپری عرق رو در اوردم و گرفتم جلوش
 رها-شری باشه عزیز دلم ولت میکنم عشقم فقط اونو به من نزدیک نکن اوکی عزیز
 دل رها
 من-نوکی عزیز دل ولو
 رها-جوووووون؟
 من-نوکی همون No Okay هس و معنی رها هم ولو هس اوکی ولو
 رها-ولو عمته
 من-اونم هس با تو
 رها-نیما جوووووونه
 من-اونم هس با تو
 رها-وای دلت میاد دختر به این خوبی گلی ماهی
 من-بله دیگه خودت از خودت تعریف نکنی کی بکنه

من-نیاز یه دقیقه میای
 نیاز-باشه
 امروز بر خلاف اون روز خوشکل شده بود اما هر کار کنه به پای من نمیرسه
 نیاز-کاری داشتی؟
 من-خب لابد داشتیم که صدات زدم دیگه
 نیاز-بگو
 من-ما داریم میریم مهمون داریم اوکی نمیخوام جلوی اونا آبرومو ببری افتاد
 البته بیشتر نگران این بودم که دل شروین رو نبره
 و اصن دل شروین به تو چه ربطی داره منگل
 اصن بی خیال
 رفتیم پایین
 بابا-حالا کجا میریم
 من-اول باید منتظر بمونیم برادر رها با دوستش بیاد
 اینو گفتم که زنگ رو زدن
 من-حلال زاده ها اومدن
 رفتم درو باز کردم که فقط یه جفت چشم عسلی خوشکل دیدم یه جفت چشمای شیرین
 خوشمزه ی عسلی توشون غرق شدم...اون جفت چشای عسلی خیلی حرفو داشتن بهم
 میزدن...حرفایی که فقط از توی چشم قابل خوندن بود نه جای دیگه
 اونم توی چشای من خیره بود که عرفان سرفه ی مصلحتی کرد که ما رو به خودمون
 آورد
 یکم فاصله گرفتم از شون
 من-سلام
 شروین-سلام شراره خانم
 شنیدن کلمه خانم از دهن شروین برام خیلی سخت بود اما چه میشه کرد جلو خانواده
 چه میشه گفت
 آهی کشیدم و گفتم
 من-سلام آقا شروین سلام آقا عرفان
 عرفان-سلام شراره خانم
 نیازم با عشوه خرکی از اون ته اومد جلو
 نیاز-سلام من نیازم دختر عمه شری
 عرفان با خنده گفت
 عرفان-کدوم شری
 نیاز-مگه چن تا داریم
 عرفان به من و شروین اشاره کرد و گفت
 -شری شراره خانم شری آق شروین

نیاز خنده کوتاهی کرد و گفت
 نیاز-به هر حال خوشبختم
 عرفان-ما هم همینطور
 من-بفرمایید تو
 عرفان-آخه مگه شما میزاری؟ دم در راهو سد کردی نمیزاری ما بیایم تو خب
 کنار رفتم
 من-حالا چی
 عرفان-الان مشکل نیاز خانمه
 نیازم خودشو کشید کنار
 نیاز-اوه ببخشید بفرمایید تو
 شروین و عرفان رفتن تو نیاز اومد پیش من گفت
 -شری من امشب این پسره رو تور نکنم نیاز نیستم
 من-کدوم
 نیاز-عرفانه دیگه
 من-اهان اوکی
 با قیافه ای مظلوم گفت
 نیاز-شری تو کمک میکنی
 من-آره اما شرط داره
 نیاز-چی
 در گوشش شرط و گفتم که گفت
 نیاز-وایییی باشههههه من هستممممم
 بغلش کردم و گفتم
 من-فراموش؟
 نیاز-چی
 من-گذشته که با هم یکم بد بودیم
 نیاز-باشه
 من-سر شرط که هستی
 نیاز-آرررررره چچورم
 عمه از اونجا داد زد
 -شری نیاز کجایین بابا بیاید دیگه
 من-اومدیم
 رو به نیاز کردم و گفتم
 -پس حواست باشه
 رفتیم
 عمه-خب عزیزم میریم بیرون؟

من-آره عمه جون اگه میشه اول بریم فروشگاه.....بعدم بریم پارک کنارش
عمه-باشه

اون فروشگاه خیلی بزرگ بود ینی میگم بزرگ بزرگ_____ا که آدم توش گم
میشه همه چی داره از مداد بگیر تا ماشین البته ماشین که نه ولی خب همه چی داره
غیر خونه و ماشین تصمیمم رو به نیاز گفته بودم و از اونجایی که میدونستم نیاز برای
کاری که میخواد بکنه اگه براش شرط بذارن با کله قبول میکنه براش شرط گذاشتم
حالا امیدوارم نقشم جواب بده

سه تا ماشین بودیم که باید تقسیم میشدیم مامانو بابا با فرشاد میرفتن نیاز و عمه و
شوهر عمه گرامی با نیما میرفتن منم بدبختانه افتاده بودم با شروین منو رها افتاده
بودیم

رفتم تو ماشین جلو نشستم البته من که ننشستم خودش در رو باز کرد
شروین ضبط رو روشن کرد و خواننده شروع کرد به خواندن

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم

سریع ضبط رو خاموش کردم
شروین-چرا خاموشش کردی
من-اخه این آهنگه؟
شروین-گفتم که مخصوص عشقمه

و دوباره روشنش کرد

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
تو کجا بودی تو کجا بودی
وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته

چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
میخوام باهات حرف بزوم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود منم

من که هیچوقت از این عشق به تو چیزی نگفتم
من که از زبون تو دوستت دارمی نشنفتم (نشندم)
تو وجودم توی قلبم همه احساسمو ریختم
اما اشتباه میکردم باید همه چیرو من بهت میگفتم

حالا میگم
خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته
چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
میخوام باهات حرف بزوم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود منم

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
تو کجا بودی تو کجا بودی

وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته
چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

خیلی وقته
میخوام باهات حرف بزنم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود منم

خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته
چون دیگه طاقت ندارم
این دل من
دیوونته
نمی دونی عزیزم اره این حقیقته

(این چون آهنگ اصلیه متن کاملشو میذارم)

شروین-رسیدیم
پیاده شدم
ترس کل وجودمو برداشته بود
رها اومد پیشم و دستای سردمو توی دستاش گذاشت
رها-چقدر یخی دختر
با التماس تو چشاش خیره شدمو با بغضی آشکار گفتم

من-میتراسم رها
 رها-از چی میترسی دختر؟ تو میتونی. این یه بازیه نه واقعیت
 من-ولی الکی الکی داره واقعی میشه
 شروین اومد جلو
 شروین-چیزی شده
 رها با اطمینان تو چشم نگاه کرد و گفت
 رها-تو میتونی
 من-نمیتونم رها نمیتونم من برم چی بگم آخه میفهمه ماما و عمه هم فهمیدن رها دارم
 میبازم میتراسم همه چی خراب شه از روزی میتراسم که منو نیما با هم ازدواج کنیم
 رها-اینطوری نمیشه
 شروین-شراره نگران نباش من و رها پشتتیم
 من-میتراسم
 شروین- د آخه واسه ما هم سخته ولی باید تمومش کنی
 من-باشه
 رفتم به سمت پاساژ
 رها همچنان دستمو گرفته بود یه وقت پس نیوفتم
 رسیدیم
 عمه-پس شما ها کجا بودین
 من-همینجا عمه اومدیم
 رفتم سمت نیما
 نیما-خب از کجا شروع کنیم
 کشوندمش به سمت عروسک فروشی
 به یه باربی اشاره کردم و گفتم
 من-این
 نیما-شراره تو بزرگ شدی
 من-نیما من میخوام اینو
 نیما-اما...
 حرفشو قطع کردم و گفتم
 من-همینو میخوام یا این یا هیچی
 نیما-خیلی خب
 برداشتمش
 به زور نیما رفتیم قسمت لباسا
 یه لباس گشاد دراز زشت بد رنگ بد قواره ی هر چی بگم برداشتم و گفتم
 من-این
 نیما-آخه این چیه شری لاقل اینو بردار

با یه جهش پریدم روشو صداشو قطع کردم امروز نیاز عکسارو میفرستاد و روز
 خوشبختی من بود
 رفتم پایین و بی سر و صدا صبحانه میخوردم که صدای مامان متوقفم کرد
 مامی-اون حرکات دیشب چی بود هان؟
 من-مامان من کاری که باید رو کردم امروز خودت میفهمی من باید برم بای
 سریع جیم شدم بالا و لباسامو پوشیدم
 زنگ زدم رها
 با صدای آشفته ای برداشت
 رها-الو شری نیا
 من-سلام
 یهو زد زیر گریه
 رها-شراره بدبخت شدم
 هول کردم
 من-چی شده رها
 رها-داداشم
 من-شروین چی
 رها-دیشب نیومد خونه گفت من میرم زود میام آشفتهگیشو حس کردم گذاشتم بره بعد از
 دو ساعت زنگ زدن گفتن تصادف کرده البته نگران نشو زیاد چیزی نشده
 دیگه چیزی نشنیدم گوشی از دستم افتاد و بغضم هجوم آورد
 تند تند مانتو شلوار مشکیمو پوشیدم شال مشکی هم انداختم
 گوشیمو از رو زمین برداشتم
 من-رها آدرس رو بگو
 رها-.....
 من-باشه اومدم بای
 با سرعت اومدم پایین سوار ماشینم شدمو به سمت آدرس گاز دادم اشکام بی محابا
 میریخت چرا خدا خدایا چرا پامو بیشتر رو گاز فشار دادم هیچی نمیفهمیدم فقط
 میخواستم زود تر برسم
 با سرعتی که من داشتم زود رسیدم پیاده شدمو دویدم تو
 رفتم پذیرش
 من-شروین مهر دادیان....دیشب تصادف کرده بود
 طرف-چیکارشی
 من-زنش
 طرف-بهش نمیاد
 من-حالا که شده
 طرف-آی سی یو

دویدم به سمت اتاق که رها رو دیدم
 من-کجاس رها
 اشاره کرد
 از پشت شیشه نگاش کردم
 این همون شروین سر زنده بود؟؟ اشکام با شدت بیشتری میریخت
 دستی رو روی شونم حس کردم رها بود
 رها-عشق...کمکش کن شراره
 من-چی میگی رها
 رها-از رفتارات فهمیدم تو چشمات عشق موج میزنه اونم همینطور نقضش نکن که
 کاملا معلومه
 به رفتارام فکر کردم آره شاید
 رها-تو میتونی شراره
 بعدم رفت و منو تو افکارم رها کرد اشکام همینطور میریخت سرخوردم رو زمین
 توی ذهنم آهنگ آی سی یو تداعی میشد

اتفاق ینی توافق بین دو بر خورد
 ینی آوار مادری که تو بم مرد
 ینی حس کنی دور و برت طواف مرگو
 غمی از تبار مردم که تمام من شد
 حرف از ضربه ایه که به مغز اصابت کرد
 یه نبض که اونم آی سی یو وساطت کرد
 نگاهایی که از پشت شیشه سر میخورد

(اشکام به شدت میریخت شروین نرو شروین نرو تو رو خدا خواهش میکنم نرو
 نمیدونم اسم این حس چیه ولی خیلی وقته مبتلاش شدم هر چی خواستی بگو شاید به
 قول رها عاشقت باشم آره راس میگه عاشقتم به هوش بیا شروین التماس میکنم به
 هوش بیا خــــدا چرا خــــدا میشنوی صدامو؟ میبینی منو؟ آگه میبینی یه کاری
 کن واسه شروینم اشکام همینطور بی محابا میریختن نکنه چیزیش شه)

یه وقتایی باید رفت تا جاودانه شد
 باید گله رو کرد جا به جا به شکر
 هستن مردای بزرگ که شبیه دشتن
 به عشق وطن رفتن شهید برگشتن
 آگه قلب و روحتو ندی بهش بها هی

نمیشه زندگی بی عشق بهار
 من که دیگه مبتلا شدم به مرگ مغزی
 مامان بابا شما حالا دو دست من شید
 شاید رو بدنم کلی خط و بخیه باشه
 میخوام قلب و کلیم مال بقیه باشه

(اههههه بسهههه خسته شدم خدا من میترسم خدا چون اول از نیما بعد از شروین خب
 یهو خودمو بکش راحت کن دیگه خدایا خواهش میکنم)

جیغ زدم
 من-خ_____دا
 رها سریع اومد پیشم
 رها-آروم باش شری
 من-چطوری رها چطور آروم باشم رها راس میگفتی عاشقشم رها نمیتونم اونو رو
 تخت بیمارستان ببینم
 جیغ زدم
 من-میفهم_____مییبیی؟؟؟؟
 رها زهر خندی زد و با صدای آرومی گفت
 رها-میفهمم شری میفهمم
 خودمو انداختم تو بغلتش و زار زدم اونم داشت گریه میکرد
 از پشت پرده اشکام نادیا جونو دیدم اونم داشت گریه میکرد خب حق داشت پاره تنش
 یه زخم کوچولو رو تنش باشه میمیره و زنده میشه چه برسه به این دم و دستگاہ ها
 داشتم زار میزدم
 من-رها چطور میتونم تحمل کنم بی اون؟
 با لبخند تلخی گفت
 رها-چرا مشکی پوشیدی
 من-پس چی بپوشم؟ عشقم رو تخت بیمارستانه اونوقت انتظار داری من عربی برقصم
 رها-میدونستم عاشقتی
 من-آره
 نگاهی به اونور انداختم کلهم اجمعین تبارشون اومده بودن ولی من اینقدر حواسم پیش
 شروین بود که متوجه اومدن اینا نشدم
 رها-شری بیا ببرمت پیش فک و فامیل
 از جام بلند شدم
 من-بریم
 رفتیم پیششون

رها-خب فک و فامیل این شرارس عروس آینده ما
 سرخ شرم و یه نیشکون از پهلوی رها گرفتم
 رها-اوی دردم گرفت
 بزرم آسفالتش کنم
 رها-خب شری نگاه کن معرفی کنم اینا همه برادر خواهران
 نگاهشون کردم دوتا پسر بودن یه دختر علاوه بر رها
 رها-خب ببین این خانم خوشکله که به اتفاق آقاوشون و یه بچه تو بغلشون اینجاس
 اسمش نوشینه اسم شوهرش مهدیه این جینگیلی هم که تو بغلشونه هلیا ی خودمه این
 سه تا هم شادمهر و سهیل و کامبیزن این زن سهیله به اسم سهیلا این دو تا فینگیلیم
 نارسیس و نارلین هستن اینم زن شادمهره لیلی اونم زن کامبیز نیایش اینم بچشون آیلین
 من-خوشبختم
 همگی-ما هم همینطور
 نشستم رو صندلی همونجا
 رها-بچه ها میگم همگی خب کار داریم الان کی بمونه
 سریع گفتم
 من-خب شما ها که کار دارید ولی من بینتون بی کارم من هستم اینجا
 نیایش-ولی زحمت میشه شری جون
 من-نه نیایش جون زحمتی نیس
 رها-بذارید باشه بچم عاشقه خب نمیتونه کنار یارش نباشه
 من با عصبانیت-رها!!!!
 رها-الفرار
 همه خندیدن ولی من نتونستم بخندم انگاری یادم رفته بود چطور میخندن دلم برای
 روزایی تنگ شده بود که رفته بودیم خونه شروین رها رو دیدم که بچگیش گل کرده
 بود و هی میگفت شرک فیونا کو گربه کو فلان کو فلان کو پوزخندی زدم که بغض
 کاملا توش پیدا بود دلم برای اون روزا تنگ شده بود خدایا خواهش میکنم شروینو بهم
 برگردون خواهش میکنم
 اشکام سرازیر شد حتی نفهمیدم رها اینا رفتن
 دکتر شروین اومد بیرون
 سریع رفتم جلوش
 من-دکتر چی شده
 دکتر-با آقا چه نسبتی دارید
 من-زنشم
 دکتر-فعلا چیزی نمیتونم بگم باید فکر کنم شما نیم ساعت دیگه تشریف بیارید اون اتاق
 من در خدمتتونم
 با دستش به اتاق اشاره کرد

من-چشم

و دوباره برگشتم رو صندلی و اشک و دعا و آه ناله
یادم به قبلن افتاد چقدر خوش بودیم

(در زد)

طرف-وارد شو

شروین-سلام رها

رها-سلام شرک چطوری خره کوووو گربه چکمه پوش کووو زنت اسمش چی بود
سونیا سوفیا ولش یادم نمیاد هاااان چرا یادم اومد فیونا زنت فیونا کوووو دیگه
شخصیت مخصیت چی داشت هان شاه و ملکه هه کووووو اون جادوگره با پسرش تو
شرک ۲ کووووو

شروین-رها اکسیژن برسون بابا یه رییبیبیبیبی داری ور میزنی بابا ببند هی کوکو
میکنه خب کوکو دوس داری به مامان بگو بپزه

رها-خودت ببند

شروین-بستم به جون ولو

رها-ولو عمته من رهام کصافط

شروین-خالته

رها-اونم هس با تو

بعدم رفت یه چیزی در گوش رها گفت که رها اومد منو بغل کرد و گفت

رها-سلام عزیزم خوبی قربونم بری چطور مطوری خب
بیا بشین بتعریف چی شد به ما سر زدی با شروین چه سر و سری داری هااان فک
کنم دوس دخترشی وای تو اولین دوس دخترشی که میای خونمون خب بگو چجوری
با شروین آشنا شدی اصن عاشق چیش شدی کجا همو دیدین اسم بچتونو چی میخواین
بذارین کی ازدواج میکنین دختر دوس داری یا پسر کی...

شروین-رها ببند من و شراره بینمون هیچی نیس

رها-بستم به جون شرک

شروین-شرک عمته

رها-اونم هس با تو گمشو بیرون میخوام با شراره بحرهم بدو گمشو برو دنبال فیونا تا
شاهزاده سوار بر اسب سفید نبردتش بدو
بعدم انداختش بیرون)

گریه میکردم ای کاش اون روزا تموم نمیشدن ای کاش زمان متوقف میشد و امروز
نمیومد اصن ای کاش دیشب خواستگاریم نبود ای خدا
گوشیم زنگ خورد فرشاد بود
من-بله

فرشاد-الو شراره
 من-بگو
 فرشاد-کجایی
 من-قبرستون سر قبرم
 فرشاد-شراره!!!
 من-چیہ
 فرشاد-کجایی
 من-قول بده به کسی نگی
 فرشاد-باشه
 من-بیمارستان.....آدرسشم.....
 فرشاد-اومدم
 گوشی رو قطع کردم و به یه نقطه ی نامعلوم خیره شدم
 دلم از دنیا گرفته بود خدایا چرا حالا که فهمیدم دوشش دارم ازم گرفتیش؟ خدایا
 خواهش میکنم بهم برش گردون خدا جون میشنوی صدامو؟؟؟؟بی صدا گریه میکردم
 -شراره
 صدای فرشاد بود تا دیدمش گریه شدت گرفت
 پریدم بغلش و گریه کردم
 فرشاد-چقدر دوشش داری؟
 من-به اندازه ای که اگه بمیره همین الان خودمو میکشم
 فرشاد-کی فهمیدی
 من-همین چن دقیقه پیش رها بهم فهموند
 فرشاد-گریه نکن خواهری خوب میشه
 من-اگه نشد چی؟ اونوقت چه گلی به سرم بگیرم
 نگاش کردم نگای عشقم
 چشمای عسلی خوشگلش رو بسته بود ای کاش بیشتر از عسل چشماش استفاده کرده
 بودم هــــی
 فرشاد-شری تو میتونی کمکش کنی اون روز که خواستگاریت بود رفته بودیم بیرون
 کلافگیش رو میدیدم اونم دوستت داره شری کمکش کن با عشق
 من-سعیم رو میکنم
 فرشاد-آروم باش
 من-ساعت چنده
 فرشاد-پازده
 من-نیم ساعت شده من باید برم پیش دکترش بای
 سریع رفتم پیش دکترش
 در زدم

دکتر-خانم آروم باشین آروم باش
 ولی من هیچی نمیفهمیدم داشتم تو اون هوا خفقان میگرفتم
 دویدم بیرون
 دویدم تو بغل فرشاد و گریه کردم
 فرشاد-چی شده خواهری
 من-فرشاد دارم میمیرم
 فرشاد-خب چی شده
 بریده بریده میون گریه هام گفتم
 من-فرشاد.....دکتره گفت.....ممکنه شروینم.....مبتلا بشه به مرگ مغزی
 فرشادم انگار به هم ریخته بود
 فرشاد-از نیما خبر داری؟
 من-عکسا رسید؟
 فرشاد-تو از کجا خبر داری؟
 من-نقشه منو نیاز بود امروزم باید برم پیش نیاز
 فرشاد-برو آجی من هستم اینجا
 دویدم بیرون
 زنگ زدم به نیاز یه بوق...دو بوق...سه بوق
 نیاز-الو
 من-نیاز کجا بیام
 نیاز-بیا خونه منننن خونه مامانم اینا نریا
 من-اوکی
 پریدم تو ماشین و گاز دادم آهنگ اول پلی شد

 وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی

 آروم زمزمه میکردم آهنگ عشقم بود سریع گاز دادم تا زود برسم

 وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی

 اشکام میریخت رسیدم ماشینو خاموش کردم و پریدم بیرون
 نیاز اومده بود دم در
 پریدم بغلش و گریه کردم
 نیاز-چی شده شری

من-نیاز شروینم
 نیاز-دیشب فهمیدم دوشش داری از چشات معلوم بود حالا بیا تو بتعریف ببینم چی شده
 بردم تو در رو بست نشوندم رو مبل و خودش رفت برام آب قند درست کرد آورد برام
 نیاز-خب بگو
 من-شروین تصادف کرده
 پا هامو تو دلم جمع کردم و سرمو گذاشتم روشون و ادامه دادم
 من-دکتر گفت ممکنه به مرگ مغزی مبتلا شه
 نیاز آهی کشید و گفت
 نیاز-امیدوارم خوب شه ولی این قسمتت بوده باید صبر کنی ببینی خدا چی میخواد
 بعدم منو با افکارم تنها گذاشت و رفت
 یه کاغذ اون کنار بود بر داشتمش و شروع کردم به نوشتن حرف دلم
 (متنه از خودمه)

(گریه میکنم..)
 دلم از دنیا گرفته...پس کجایی؟...
 پس کجایی پروردگارا...
 خدایا من قدرت گلایه کردن از این مردم را ندارم... دست به دامن تو شدم...
 کمک کن...
 خدایا محبوبم را از من بگیر...
 خدایا سرنوشت و تقدیر من دست توست...چرا عوضش نمیکنی...
 چرا این بدبختی ها تمام نمیشوند...
 کی میشود در زندگی ام طعم آرامش را بچشم؟؟؟
 خدایا کمک کن خدایا عشقم را از من بگیر خدایا کمک کن کمک کمک
 خداوندا من بدون یارم در این هوا هیچم....من بدون او در میان این مردم غریبه ام
 کمک کن...خدایا او را از من بگیر من او را بسیار دوست دارم...
 خداوندا کمک...
 رویا نیکپور)

هی برگه رو تا کردم و گذاشتمش تو جیبم
 نیاز-چی مینویسی
 من-حرف دلم رو
 نیاز-شری
 من-هوم
 نیاز-دکتره گفته رفته تو کما؟؟؟
 من-آره

نیاز-زندگی نباتی؟
 من-گمون کنم
 نیاز-پس اون صداتو میتونه بشنوه فقط نمیتونه واکنش نشون بده شراره اگه اینطور
 باشه تو باید با عشق کمکش کنی با عشق
 من-باشه
 نیاز-باشه نه شری تو بایــــد اینکارو کنی
 من-حتما
 نیاز-میخوای یکم استراحت کنی؟
 من-آره مرسی
 رفت تو اتاقشو بعد پنج دقیقه اومد
 نیاز-بیا تخت و برات آماده کردم بیا بخواب بعدم برو بیمارستان
 آره راست میگفت
 رفتم تو اتاقش شال و مانتوم رو در آوردم و رفتم تو تخت و آروم به خواب رفتم
 خوابی که آرزو میکردم هیچوقت ازش بیدار نشم خوابی که آرزو میکردم ابدی باشه
 ابدی

با تکون های نیاز از خواب بیدار شدم
 نیاز-شری....شری.... شراره
 من-هان
 نیاز-پاشو باید بری بیمارستان
 ای خدا دو دقیقه تو خواب از درگیری دنیا فارغ بودیما دوباره؟؟؟
 از جام پاشدم
 من-آخیش
 نیاز-پاشو برو
 رفتم و دست و صورتم رو شستم مانتو و شالمو پوشیدم و بدون هیچ کار اضافه ای
 راهی شدم به سمت بیمارستان
 سوار ماشینم شدم و به راه افتادم مخم سوت کشیده بود از اینهمه غمگینی شده بودم
 مرده متحرک
 ماشین و خاموش کردم و به سمت بیمارستان حرکت کردم
 رفتم به اتاقی که شروینم توش بود از پشت پنجره نگاهش کردم
 خواهش میکنم پاشو
 با خودم گفتم
 -باید با دکترش حرف بزنم

رفتم توی اتاق دکترش
 در زدم
 دکتر-بفرماید
 من-میتونم پیام تو
 دکتر-بفرماید
 رفتم تو و در رو بستم
 من-آقای دکتر ببخشید میشه من برم تو اتاقش
 دکتر-دخترم اونجا آی سی یو هس همیشه که
 من-خواهش میکنم میگن تو زندگی نباتی میشنوه طرف اما نمیتونه ارتباط برقرار کنه
 آگه بشنوه میخوام حرفامو بهش بزنم میشه؟؟
 دکتر-فقط ده دقیقه
 من-مرسی
 دویدم به سمت اتاقش و رفتم تو
 رفتم بالای سرش
 زمزمه کردم
 من-شروین
 چیزی نگفت ینی نمیتونست بگه
 من-باهات خیلی حرفا دارم آقای خودشیفته ی دختر باز یادته بهت گفتم آگه کسی رو
 دوست داری بهتره دختر بازیتم رو کنار بذاری؟! اولش نفهمیدی با اشاره برات گفتم...
 اشکام سرازیر شد با بغضی آشکار تو صدام گفتم
 -دلم برات تنگ شده بی معرفت برای خل بازیات مشنگ شدنات برای صدای
 خوشکلت برای کارای جالبیت برای فوتبال دیدنات برای اذیت منو رها کردنات دلم
 برای همشون تنگ شده از رها شنیدم دیروز آشفته بودی رها میگه دوسم
 داری...راسته؟ آره سروین؟
 با خشونت داد زدم
 -د لامصب مگه با تو نیستم مگه نمیشنوی؟
 با صدای بلند گریه کردم و زیر گوشش نجوا کردم
 -مگه نمیشنوی؟ پاشو سروین آگه پا نشی میرم زن همون نیما ی عوضی میشم میرم
 خودکشی میکنم
 بعد آروم تر از قبل زمزمه کردم
 خیلی وقته
 میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته
 چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من

دیوونته

نمیدونی عزیزم آره این حقیقته

از کنارش بلند شدم

به سمت در حرکت میکردم که یهو یه صدای یه نواخت اومد با وحشت به دستگاه نگاه

کردم که یه خط صاف رو نشون میداد

جیغ کشیدم

-دکتر پرستار کممک

همشون ریختن تو یه پرستاری هم منو بیرون کرد

نمیخواستم تو بیمارستان باشم زدم بیرون و به سمت مسجد همون اطراف یه چادر

برداشتم و رفتم تو

به دیوار تکیه دادم و سر خوردم رو زمین

یا تسبیح همونجا افتاده بود برداشتمش

-خدایا.... خدا جون منو میبینی؟ صدامو میشنوی؟ کمکم کن خدایا من بدون شروینم

میگیرم خدایا کمکم کن

بی اختیار یادم به صحنه ای افتاد که دستگاه خط صاف رو نشون میداد

اشکام شدت گرفت

-خدایا التماس می‌کنم کمکم کن

صدای اذان ظهر میومد

الله اکبر الله اکبر

أَشْهَدُ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ

أَشْهَدُ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ وَ أَنْ عَلِيَّ وَ لِي اللَّهُ

أَشْهَدُ وَ أَنْ عَلِيَّ وَ لِي اللَّهُ

دیگه نمیتونستم خدایا دیگه تحمل ندارم تصمیم گرفتم به نیت زنده موندن شروینم نماز

جماعت رو بخونم

شروع کردم همراه با دیگران

به امام جماعت اقتدا کردم

خدایا الان دارم باهات حرف میزنم حرف این دل بیصاحبمو میدونی شروینم رو بهم

برگردون

قنوت

گریه میکردم اشکام راهشونو پیدا کرده بودن

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُ

نماز تموم شد اما اشکای من هنوز میریختن

-خدایا کمکم کن
نگاه به اونطرف کردم کسی که اینو گفته بود
صورتش خیس اشک بود
رفتم کنارش دستمو رو شونش گذاشتم و اومدم چیزی بگم که پرید بغلم و گریه کرد
من-آروم باش عزیزم آروم
خانمه-خانم تو رو خدا برای من دعا کن داداشم سرطان داره دکترا گفتن دیگه امیدی
بهش نیس گفتن میمیره من نمیتونم بدون داداشم زنده بمونم نمیتونم
خانمه تقریبا همسن خودم بود بیس و دو
گریه کردم
برای دردا ی خودم و دردا ی اون خانمه
خانمه-تو چرا گریه میکنی
من-تا حالا شده عشقت رو تخت بیمارستان باشه تازه بفهمی عاشقشی و بهت بگن
ممکنه مبتلا به مرگ مغزی شه تا حالا شده دنیا رو سرت خراب بشه وقتی دکتر میگه
براش دعا کنین تا حالا شده فقط یه خط صاف و ببینی و فقط بتونی گریه کنی و هیچ
کاری از دستت بر نیاد دیگه نمیتونم...دیگه نمیکشم شروینم رو تخت بیمارستانه ممکنه
هر لحظه جون بده اون وقت من هیچ کاری از دستم بر نیاد براش انجام بدم حتی
نتونستم بهش بگم دوستت دارم بینی نفهمیدم که بخوام بگم میدونی فقط یه معجزه میتونه
حال عشقمو خوب کنه خیلی بده که عشقت تو آی سی یو باشه به خدا هر روز مردم و
زنده شدم وقتی میخوابم آرزوی مرگ میکنم هر لحظه بدون اون میمیرم و زنده میشم
اما نمیتونم هنوز به امید اینکه زنده بمونه نفس میکشم اما اگه بره منم خودمو میکشم
خانمه-همه چیز رو بسپر به خدا خودش بهتر از هر کسی میدونه چیکار کنه دکتر به
من گفته اگه صد میلیون واریز نکنی عملش نمیکنیم
دلیم به حالش سوخت حالش خیلی زار بود
من-میشه منو ببری پیش داداشت
خانمه-باشه
رفتیم از مسجد بیرون
من-بیمارستانه؟
خانمه-آره فعلا دکتر بستریش کرده
سوار ماشینش شدم و رفتیم بیمارستاناز پشت شیشه یه پسر کوچولوی تقریبا
پنج ساله بود وای خدای من
من-میتونم کمکت کنم؟
اولش نفهمید چی شده ولی بعد با عصبانیت زل زد تو چشمام و گفت
-مگه من صدقه بگیرم!!!!!!
من-گفتم کمک قرض میدم
خانمه-نه مرسی

دیگه اصرار نکردم
 من-میشه منو برسونید بیمارستان.....
 خانمه-بله
 دوباره سوار ماشینش شدم و رفتم
 از توی کیفم تا حواسش نبود یه کاغذ بیرون آوردم و کارت رو کاغذ شمارمو نوشتم
 و نوشتم:خدا به همه با یه وسیله ای کمک میکنه وسیله کمکی تو هم منم
 کارتم گذاشتم فک کنم توش صد میلیون تکمیل بود
 رسیدیم
 پیاده شدم اما کارت و کاغذ رو گذاشتم همونجا
 دویدم داخل
 یه پرستار دیدم
 من-بیخشید خانم. آقای مهر دادیان کجا هستند؟
 پرستار-بفرمایید سرد خونه طبقه پایین
 انگار دنیا رو سرم خراب شد داشتم می افتادم که پرستاره گرفتم
 پرستار-آروم باش خانم
 از جام بلند شدم اشکام مٹ ابر بهار میریخت
 رفتم دم اتاق دکتره و بدون در زدن و اجازه وارد شدم جیغ کشیدم همراه با گریه
 -کشتیش؟؟؟
 دکتر با وحشت-کیو
 من-شوهرمو همسرمو عشقمو زندگیمو کشتی؟؟؟؟
 دکتر-خانم چی میگی بفرما بیرون
 جیغ زدم
 -قاتل تو کشتیش تو زندگیمو کشتی تو شوهرمو کشتی تو نفس منو کشتی تو یه
 قاتلی برو گمشو برو بمیر قاتل پست
 پرستاره به زور یه داروی آرام بخش و بیهوشی بهم تزریق کرد تا دیگه نفهمیدم چی
 شد

با احساس سوزشی توی دستم از خواب بیدار شدم...من کجام؟؟یهو همه چی مٹ یه فیلم
 از جلو ی چشمم رد شد بغض به گلوم هجوم آورد نههههه شروینم خدایا من ازت
 خواهش کردم خدایا التماس کردم خدایا به نیتش نماز خوندم کمکم نکردی؟؟؟خدایا
 منو ندیدی؟؟؟

زار میزد و اینا رو میگفتم پرستار اومد تو
 پرستاره که یکم مسن بود و چهره ی مهربونی داشت گفت

رها-چی شده؟؟؟برام خواستگار اومده؟؟؟تو این کمبود شوهری برای من خواستگار
اومده وای خدا
اینقدر با لحن با مزه ای میگفت اینا رو که من مرده بودم از خنده
رها-چته توام خندت به پا هس همین من بگم سلام میخندی بگم خداحافظ میخندی بگم
خوبی میخندی
اصن دیگه ولو شده بودم
من-خخخخخ
رها-خو نگو خخخخ وقتی میگی احساس میکنم کل استعدادم کچل شده
من-وای رها یه دقیقه حرف نزن مردم از خنده
رها-مگه من دلکم؟؟
من-از دلک سیرک هم بدتری
رها-خفه شووووووو
من-دس به یقه شووووووو
رها-خب حالا زرتو بزنی
من-رها باورت میشه
رها-چیپی
من-شروین به هوش اومد
رها-چیپیپیپی؟؟؟؟!!!!!!
گوشی رو یکم از گوشم فاصله دادم تا جیغاش تموم شه
من-همین که شنیدی
رها-ینی الان به هوش اومدهههه؟؟
من-ندیدمش
رها-ینی پیام؟؟؟
من-بیا
رها-خب خدافس
من-خدافس کود شیمیایی
بعدم سریع قطع کردم
ای خدا عجب دختریه این له شدم از خنده
رفتم رو یکی از صندلیا نشستم و منتظر رها موندم در این بین زنگی به اون خانمه
زدم
-الو
من-الو سلام
خانمه-سلام خانم تهرانی
من-شراره هستم عزیزم شری صدام میکنن
خانمه-چه اسم زیبایی منم ندا هستم

من-گلی زنگ زدم ازت تشکر کنم
 ندا-چرا
 من-دعا کردی شروین خوب شه خوب شد
 ندا-اما تو که گفتی...
 من-آره اما ظاهرا اشتباه شده بود
 ندا-چه خوب
 من-آره به هر حال مرسی خدافظ
 ندا-خدافظ
 قطع کردم
 با کی میحرفی انگل جامعه
 من-خودتو با من اشتباه نگیر کود شیمیایی
 رها-باز تو به من گفتی کود شیمیایییییییی؟؟؟
 من-عاره کود جونی
 رها-کود عمته بیشعور عوضی
 من-خودتی انگل
 رها-داداشم کووووووووو
 من-تو دوباره کوکو راه انداختی؟؟؟
 رها-خو کوکو دوس دارم
 من-خب به مامانت بگو بیزه
 رها-مییزه حالا نگفتی داداشم کجاس
 من-اون اتاقه
 رفت به سمت اتاق در زد و وارد شد
 دیگه نفهمیدم چی شد چون صدایی نمیومد اما رها یه چیزی در گوش شروین گفت که
 شروین با یه لبخند جـــــذابی به من نگاه کرد
 خجالت کشیدم و سرمو پایین انداختم
 -مگه تو خجالتت بلدی شیطونک؟؟؟
 نگاه به صاحب صدا کردم
 فرشاد بود
 من-بله پس چیییییییی که بلدم تازه خوبشم بلدم
 فرشاد-خوشحالم برات خواهری
 من-برو برا عمت خوشحال باش مرتیکه ناموس دزد
 فرشاد-عه عه شری نداشتیما از کی یاد گرفتی این حرفارو میمون
 من-خودتی بزغاله
 فرشاد-شراره
 من-بنال

شروین-من بی شعورم؟
 من-نه پس من بی شعورم
 با یه لبخند بهم خیره شد
 من-میگم یه سوال کنم جواب میدی
 شروین-شما صد تا سوال بکن همشو جواب میدم
 خجالت کشیدم
 من-عشقت کی بود که تو تصادف کردی نیومد و گریه کنه
 شروین-اتفاقا عشقم اومد و بیشتر از همه هم گریه کرد به امید اون من زنده موندم
 من-نمیشه بگی کیه
 شروین-واسه چته شیطونک
 من-از رو کنجکاوای
 شروین-بعدن همتون میفهمین
 یه دقیقه هر دومون سکوت کردیم
 شروین-راستی از نیما چه خبر
 نمیخواستم تو این موقعیت از نیما حرف بزنی
 من-بعدن بهت میگم
 شروین-نه الان بگو
 من-گیر نده دیگه بعدن بهت میگم خوب بشو بیا بیرون بهت میگم
 شروین-خب میگم من به رها هم گفتم ما داریم میریم شمال یکم حال و هوامون عوض
 شه از غم و اینا در بیایم رها گفت تو هم باشی منم موافقت کردم و به نظرم تو هم با
 اون گندی که زدی نمیتونی بری خونتون به رها گفتم به فرشاد بگه اگه قبول کردی
 وسایلتو بریزه تو چمدون بیاره فعلا یه سه روز توی خونه ی ما باش تا بعدش بریم
 شمال
 به حرفاش فکر کردم راست میگفت خونه نمیتونستم برم یه چند روز که از شون دور
 باشم میفهمم... قبول کردم
 من-باشه من هستم
 شروین-میگم یه کار ازت بخوام میکنی
 من-شما جون بخواه کیه که بده
 خندید
 شروین-خب عزیز...
 ادامه حرفشو خورد
 شروین-منظورم اینه که به رهای عزیزم بگو بیاد
 خندیدم و رفتم بیرون
 من-رهای عزیزش برو داخل
 انگار همه چیزو فهمید یه چشمک زد و رفت تو

رها-اونو که تو میزنی حالا ببند تا بگم
 من-بگووووووووووووووووووووووو
 رها-بیشعور...میگم اول جارو میارم اینا رو جمع کنیم بعدم آشپزی
 من-اوکی برو جارو رو بیار بعدم این پوست پفک و چیپسا رو تو جمع میکنیا من فقط
 جارو میکنم
 رها-باشه بابا
 رفت جارو رو آورد و شروع کرد به جمع کردن پوست ها و لباسای شروین
 منم جارو به دست جارو میزدم و قر میدادمو آهنگ میخوندم

پیرهن صورتی دل منو بردی
 ادامشو یادم نمیداد غممو نخوردی
 پیرهن صورتی دل منو بردی
 وای چرا بقیش یادم نمیداد

رها-بس که آرزایر داری لاقل عشق من باش رو بخون
 شروع کردم به خوندن

عشق من باش
 جون من باش
 نذار بیییییی یه رووووووز این دلوووووو تنهائش
 ای دیوونه

رها پرید وسط
 رها-اه توام با این خوندنت آبرو هر چی خوانندس بردی
 حق داشت آخه مسخره بازی در میوردم نمیخوندم
 رها-درست بخون بینم صدات چه شکلیه
 من-برو بابا تو آشغالتو جمع کن
 رها-مگه من رفتگرم
 من-پس چی
 رها-اگه اینطوره توام جارو کنی
 من-هر چی هستم بهتر از توام آشغال جمع کن
 رها-بیشعور
 من-میگم کار من تموم شد تو چی
 رها-منم تموم فقط این لباسارو باید بندازیم تو لباس شویی
 من-اوکی بریم

رفتیم و لباسارو انداختیم لباس شویی بعدم به سمت آشپزخونه حرکت کردیم
 من-خب غذای مورد علاقه ی شروین چیه
 رها-لازانيا
 من-يــــــــــــا خــــــــــــدا
 رها-چی شده مگه
 من-بلد نیستم)))))):
 رها-آخه مشکل اینجاس منم بلد نیستم
 من-گوشیت رو بده
 گوشیش رو داد رفتم تو گوگل زدم آموزش پخت لازانيا يه چیزایی آورد از روشون
 درست میکردم که زنگ در رو زدن
 من-وایییی نکنه شروین باشه
 صدای فرشاد بلند شد
 فرشاد-بابا یارت نیس منم فرشاد
 من-عه تویی بوقلمون؟؟
 فرشاد-شرررررری
 من-مررررررررض
 فرشاد-به جای کل کل بامن بیا این بار هارو از دستم بگیر شکست دستم
 من-بشکنه این دست که شوریش منو کشته
 فرشاد-بیا اینا رو بگیر
 من-کوری نمیبینی دارم آشپزی میکنم؟؟؟؟
 فرشاد-دستم شکستنتنتنت
 من-رهااااا بیا بگیر اینا رو ازش
 رها اومد چمدونمو گرفت
 رها-شری برات میذارمش تو اتاق کنار خودم
 من-اوکی
 فرشاد-امممممم چه بویییی
 من-تا چشات دراددد
 فرشاد-تو که فقط برا عشقت بیز ما هم شلغم
 دلم به رحم اومد
 من-بشین داداشی الان برات میکشم
 زنگ رو زدن
 من-اهههههه دیگه کیه
 صدای شروین اومد
 درو باز کنیییییی محاصره شدیمممم
 سریع شالمو انداختم رو سرم و رفتم در رو باز کردم

-سلام شروین پیر تو ببین چی پختم برات
شروین-چی پختی امممم بوش داره میاد...لازانيا هس؟
من-اره

شروین-عاشق لازانيا هستم عزیز...
ینی دوسم داره هی میخواد بهم بگه عزیزم؟؟؟
یهو داد زد

-رهای عزیزم—————زم کجایی
رها هم اومد بیرون در حالی که آهنگ میخوند

عزیزم—————زم کجایی

دقیقن کجایی

کجایی تو بی من

تو بی من کج—————ایی

شروین-حرف مفت نزن بیا ببینم
من-مگه تو قرار نبود عصر بیای
شروین-میخوای برم عصر بیام
من-خخخخ نه بیا تو
اومد تو

شروین-به به زود بکش بیایم بخوریم
انگار تازه فرشاد رو دیده بود که گفت
شروین-بهبهبهههه آق فرشاد چطوری داداش
وا هنو هیچی نشده داداش شدن؟؟؟؟

فرشاد-خوبم داداش. حال میکنی این شری وروجک چه بویی راه انداخته من میگم
بگیرش برا خودت همیشه از این بو ها راه بندازه
شروین-چرا که نه

با شرم سرمو انداختم پایین
شروین-راستی سفر یکم جلو افتاد به خاطر امتحان رها امروز عصر میریم
من-اوکی

شروین-حالا غذا رو بکش

من-نادیا جون کوش

فرشاد-چشماتو وا کنننننن ببینی

نگاه به پشت سرم کردم

من-بعع نادیا جون قایم میشی؟؟؟؟

نادیا-سلام عزیزم

فرشاد-شری شکمو نگا میگه گشمنه خو تو هم بیا غذا بکش
رفتم تو آشپزخونه
من-همه مردا مٹ همن همشون شکمو ان
کشیدم لازانیا رو این پنیر پیتزا های روش چشمک میزد
قاش کردم به قسمت های مساوی گذاشتم تو ظرف اندازه هممون
شروع کردیم به خوردن
شروین-امممم چی ساختی خیلی خوشمزس عاشق دستپختت شدم
بیا عاشق خودم بشو خب دستپخت چیه
فرشاد-خیلی خوشمزس
من-زبون نریز غذاات رو کوفت کن
همه خندیدن
اول از همه شروین تموم کرد بعدم فرشاد بعد رها بعد من بعد نادیا جون
رها-دست خودم درد نکنه که خوردم شاید باورش براتون سخت باشه ولی خوردن
خییییلی زحمت میخواد
من-حرف نزن ظرف بشور تو من میرم بخوابم
رها-ای نامرد منو دس تنها ول میکنی
من-به فرشاد بگو کمکت میکنه خدافظ
بعدم سریع جیم شدم اتاقم
رفتم تو تخت... آخ_____یش..به این میگن راحتی
طولی نکشید که پلکام سنگین شد و خوابیدم

با تکونای رها از خواب بیدار شدم
رها-پاشوووووو دیگهههههههه
من-اه بذار دو دقیقه بخوابیم
رها-داریم آماده میشیم بریم شمال خنگول
من-شمال کیه؟
رها-شمال دیگه دوس پسر قبلیت
من-هاااان بهش بگو بعدن بش زنگ میزنم
رها-پاشو دیگه دیوونه شروین آماده منتظر توهه
لای چشمامو باز کردم
من-شروین؟
رها-خخخخ از بین اینهمه حرف فقط شروینو شنیدی
من-برو بیرون آماده شم

رها-خییییییلی خب
رفت بیرون منم مانتو صبح پوشیده بودم رو پوشیدم حوصله ام نشد از تو ساک بیارم
بیرون چیزی یه شونه به موهام زدم و با کش دم اسبی بستمش شالمم انداختم سرم
ساکم رو دست گرفتم و رفتم بیرون
من-خب من آمادم
فرشادو دیدم که آماده چمدون به دست ایستاده
من-تو کجاااا؟؟؟
فرشاد-منم میام خووووو
من-بیا عزیزم
رفتم و چمدون خودم دادم دستش
من-پس اینم بگیر بی زحمت
قبل از اینکه چیزی بگه در رو باز کردم و رفتم بیرون...رفتم کنار ماشین شروین
ایستادم منتظرشون
بعد از چند دقیقه اومدن شروین در جلو رو برام باز کرد و نشستم جلو بقیه هم نشستن
من-میگم شروین
شروین-جا... بله چی شده
خندم گرفت
من-میگم من هر دو دفعه که اومدم خونتون باباتو ندیدم کجاس؟
شروین-شمال منتظر ما:)))
من-اوکی
بچه ها اون پشت داشتن درباره خواننده ها حرف میزدن که پریدم وسط حرفشون
(یکی از خاطرات خودم)
من-عاغا یه مدت بود این کانال پرشین موزیک تھی رو اچ رو مٹ اف مینوشت من
فک میکردم نوشته تھی رفتیم تو یه جمعی درباره خواننده ها میحرفیدن منم پریدم گفتم
آهنگ جدید تھی رو شنیدین
+تھی کیه؟؟؟
-تھی همین خواننده جدیده موهاش این مدلیه عاغا کلی آدرس دادم که یهو برگشتن گفتن
+تھی رو میگی؟
ینی قیافه منو خودتون تصور کنین دیگه:|||||||
فرشاد که قرمز شده بود از خنده نادیا جونم اینقدر خندیده بود اشک از چشمش میومد
رها هم همینطور
فرشاد میون خنده هاش بریده بریده گفت
-آره یادم.....میاد سوتیت..... هممونو تخریب کرد سوتی های این که یکی و دوتا
نیس یه بار تو جمع خانواده که کل ایل و تبارمون بودن من بهش گفتم برو نمک بیار
حالا این خله

با لب و لوجه آویزون رفتم و ملافه ها رو جمع کردم پایین پهن کردم که شروین گفت
 -لازم نکرده خودم پایین میخوابم
 دلم بر اش سوخت که گفتم
 -نمیخواد با فاصله اسلامی رو تخت بخواب
 هر دو خوابیدیم ولی مگه من خوابم میبرد
 شروین- راستی میدونستی فردا مهمونیه؟ همه خانواده ما هم دعوتن
 من-اوه اوه پس ، فردا روز بزرگیه بخواب بخواب
 خوابم نمیبرد اصلا
 غلطی زدم که افتادم تو بغل شروین به خودش فشارم داد و گفت
 -حالا بخواب
 دیگه چیزی نگفتم و تو آغوش گرمش به خواب رفتم

با تکونای یه نفر از خوابم بیدار شدم مکالمه ای رو شنیدم
 -ولش کن رها بذا خوابه
 -من که نمیگم خوابه فقط اینکه الان وضعتون مناسب نیست یکی ببینه چی میگه
 -آخه تکون بخورم بیدار میشه
 تکونی به خودم دادم و لای چشمامو باز کردم شروین و رها بالای سرم بودن
 -سلام
 رها-علیک سلام ساعت خواب ظهرت بخیر میدونی الان ساعت ۱ هس؟؟؟؟
 شروین-بهش گیر نده اههه سلام شری جون صبح عالی متعالی
 من-حرف نزنین
 شروین یکم ازم فاصله گرفت و گفت
 -خوب خوابیدی؟؟؟جات راحت بود؟؟؟نذاشتی من بخوابم که
 با خجالت گفتم
 -واقعا؟؟؟ببخشید
 شروین-شوخی کردم بابا اتفاقا منم یه خواب راحت رفتم حالا پاشو دستو صورتتو
 بشور صبحونت رو این میزه هس بخور خودتو شیک و پیک کن بیا بالا
 تعجب کردم
 -مگه این طبقه آخر نیست؟
 شروین-نه اینجا سه طبقه س
 رها-من برم دیگه خدافس
 اصن به چهره رها دقت نکرده بودم چه خوشکل شده بود دیوونه
 رها-راستی آرایشگر اومده بدو کاراتو بکن باید بری زیر دستش

از سر میز بلند شدم و رفتم بیرون ویلا چن تا نفس عمیق کشیدم یه لبخند رو لبم نشست
 چه قشنگ می‌گه عزیزم
 خدایا چی میشه شروین مال من باشه؟ کل این آدما مال تو فقط این یکیو بده به من
 -شراره
 بی اختیار گفتم
 -جانم
 شروین-بیا داخل یه سرما میخوری
 رفتم داخل واقعا حوصله هیچیو نداشتم میخواستم گریه کنم دلم شروین رو میخواس با
 اینکه کنارمه ولی بازم دوس دارم بیشتر کنارم باشه ارکسر داشت آهنگ میخوند یه
 عده منگلم وسط ریخته بودن به اجبار رها منم بلند شدم که شروین گفت
 -لازم نکرده برقصی اینهمه مرد اینجاس بشین
 جووونم غیرت
 من-باشه
 شروین رفت اونور
 رها-خیییلی دوستت داره هااا
 من-کاش اینطور باشه
 سرم داشت منفجر میشد
 من-رها سرم درد میکنه من میرم پایین
 رها-برو
 رفتم پایین تو اتاقم از تو ساک دنبال قرص میگشتم که بالاخره پیدا کردم سریع خوردم
 و رفتم زیر پتو لالا

با صدای رها از خواب بیدار شدم
 -شراره پاشو پاشو
 من-چی شده
 رها-هیچی شب شده
 من-واقعا؟!
 رها-آره پاشو مهمونی اصلی الانه ارکسر هم داره بزن و بکوب میکنه پاشو
 از جام بلند شدم یه نگا تو آینه به خودم کردم نه خوب بودم خوبه رفتم بیرون سرم
 دیگه درد نمیکرد ولی قلبم شروین رو میخواس اههههه چقدر امروز من قلبم شروینو
 میخواد بسه دیگه رفتم بالا و نشستم درست کنار نادیا جون
 نادیا جون-سر دردت بهتر شد دخترم؟
 من-آره نادیا جون بهترم

شروین با چهره ی نگران نزدیکم شد
 شروین بهتری شراره؟ خوبی؟ نمیخواهی شربتی چیزی بیارم بخوری
 من-نه مرسی خوبم
 نفسشو داد بیرون و گفت
 -خب خدا رو شکر
 بعدم رفت سمت ارکسر و یه چیزی در گوش اون طرف گفت که اونم سرشو تکون داد
 آهنگ و عوض کردن و ایسا ببینم این آهنگ برای من شناس با شنیدن صدای شروین
 از افکارم بیرون اومدم آره خودشه خودشه آهنگ خیلی وقته خودشه

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی
 وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
 تو کجا بودی تو کجا بودی

(به چشمم زل زده بود و میخوند وای خدا نکنه منو دوس داره نه شراره دوستت نداره
 الکی به خودت امیدواری نده ولی من دوسش دارم اه خدا)

خیلی وقته میخوام بگم دوستت دارم
 خیلی سخته چون دیگه طاقت ندارم
 این دل من دیوونته
 نمیدونی عزیزم آره این حقیقته

(به من اشاره کرد که برم بالا همراهیش کنم به خودم اشاره کردم ینی من؟ سرشو به
 معنی آره تکون داد رفتم بالا یه میکروفن از اون ارکسره گرفت و داد به من منم
 شروع کردم همراهی)

خیلی وقته میخوام باهات حرف بزنم
 اونی که میگن عاشقه
 باور بکن خود
 مــــنم

من که هیچوقت از این عشق به تو چیزی نگفتم
 من که از زیون تو دوستت دارمی نشنفتم
 تو وجودم توی قلبم همه احساسمو ریختم
 اما اشتباه میکردم همه چی رو من باید بهت میگفتم

حالا میگم:

خیلی وقته میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته چون دیگه طاقت ندارم
این دل من دیوونته
نمیدونی عزیزم آره این حقیقته
خیلی وقته

میخوام باهات حرف بزنم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود من

وقتی با عشق به چشم تو نگاه کردم
تو کجا بودی تو کجا بودی
وقتی با همه وجودم به وجودت خوبی میکردم
تو کجا بودی تو کجا بودی

خیلی وقته
میخوام بگم دوستت دارم
خیلی سخته چون دیگه طاقت ندارم
این دل من دیوونته
نمیدونی عزیزم آره این حقیقته

خیلی وقته میخوام باهات حرف بزنم
اونی که میگن عاشقه
باور بکن خود من

همه برامون دس زدن که شروین سریع رفت بیرون منم دنبالش رفتم چرا یهو موجی
شد؟؟ رفت بیرون لب دریا ایستاده بود منم کنارش و ایسادم بی مقدمه پرسید
-به توام آرامش میده نه؟

من-چی

شروین-صدای امواج

من-آره

یه دقیقه تمام به صدای امواج گوش میدادیم که گفت

-امشب میخوام بهت بگم

من-چیو

شروین-اینکه عشقم کیه
 قلبم فشرده شد نکنه کسی غیر از من باشه
 شروین-ببین شراره بد برداشت نکن من اصلا همچین آدمی نیستم ولی...
 دستی تو موهاش کشید
 شروین-گفتنش خیلی سخته شاید حتی شنیدنش ولی باید بشنوی میفهمی چی میگم
 سرمو تند تند بالا پایین تکون دادم
 شروین-من کسیو که دوست دارم...
 یه نفس عمیق کشید و گفت
 -الان جلو روم وایساده
 تعجب کردم دستمو رو دهنم گذاشتم که تند گفت
 -شراره من همین الان ازت جواب میخوام اگه دوسم نداری بهم بگو میرم پشت سرم
 نگاه نمیکنم ولی بدون اگه بگی آره قسم میخورم خوشبختت کنم
 یه قطره اشک از چشمم افتاد که گفت
 -گریه نکن تو رو خدا گریه نکن اصلا من رفتم ببین من رفتم
 داشت میرفت که با بغض گفتم
 -دوستت دارم شروین
 برگشت تو چشمات خوشحالی موج میزد
 -منم دوستت دارم
 آغوشش رو باز کرد و پریدم توش و گریه کردم
 -گریه نکن خانومم تموم شد دیگه به هم رسیدیم
 من-شروین میترسم همه اینا خواب باشه بیدار شم ببینم همش توهم بوده
 شروین-نه شراره ی من همش واقعیه همش
 با آرامش نشستیم تو بغلش دوتامون رو شن های ساحل نشسته بودیم و چشم به دریا
 دوخته بودیم
 من-خیلی دوستت دارم آقای
 شروین-من بیشتر خانم
 یه لحظه سکوت کردیم که گفت
 -من میرم برات لباس گرم بیارم همینجا باش الان میام
 من-چشم
 رفت و قدماشو دنبال کردم خدایا این خوشبختی رو ازم نگیر احساس کردم دستی حلقه
 شد دور کمرم با وحشت گفتم
 -تو کی هستی
 -اون موقع با آقای جوننت لاس میزدی دو دقیقه هم بیا پیش این نیما ی ناکام
 بعدم یه دستمال رو بینیم قرار داد و دیگه نفهمیدم چی شد

با احساس تکون خوردن از جام پاشدم بععهعله تو ماشین بودیم نیما خان هم ور دست
بنده تمرگیده بود
من-کجا داری میبریم عوضی؟
نیما-سلام عزیز دلم
من-کی سلام کرد هان؟؟؟گفتم کدوم گوری داریم میریم
نیما-داریم میریم رودبار عزیزم
من-خفه شو من عزیز هر کی باشم عزیز توی آشغال نیستم
نیما-اوووی دیگه داره توهینات بیش از حد میشه ها
من-اوی تو کلات عوضی
نیما-ایندفعه رو میبخشم ولی دیگه بخوای توهین کنی مجبور میشم از راهای دیگه
وارد شم عزیز دلم
ساکت شدم شاید یکی از راهاش.....باشه
نیما-شالت رو درست کن عزیزم رسیدیم
شالم رو درست کردم نیما هم یه چیزی در گوش اون یارو که جلو نشسته بود گفت که
اونم سرش و به معنا تایید تکون داد بعدم گفت
یارو بلند شو بریم
از ماشین پیاده شدم و باهانش رفتم یه خونه اونجا بود تقریبا متروکه بود انداختم تو یکی
از اتاقاش اووووو اینجا رو چه خوشکله خب معلومه اسکل خوشکل کرده تا یه شب
رویایی رو باهانش رقم بزنی دیگه وای چقدر تو منفی بافی اه بگذریم خیییییلی
خوشکل بود یه تخت دو نفره ی سفید کنارش یه میز خوشکل سفید که روش گلدون بود
و پر از گل های یاس بود یه میز آرایشی بود در کشور رو باز کردم پر از لوازم آرایش
بود وایییی تا حالا اینهمه لوازم آرایشی یه جا ندیدم چه خوشکله گرم شده بود به
خاطر همین کت رو لباسم رو در آوردم شالمو هم انداختم همونجا پشیمون شدم اگه یه
وقت نیما اتفاقی بیاد ببینه منو تو این وضع قطعا برای من خوب نمیشه کت و شالم رو
دوباره پوشیدم تصمیم داشتم برم بیرون یه صبحونه ای بر بدن بزنم که خیلی گشمنه
رفتم بیرون اهههه انگار من زندانی ام که برام نگهبان گذاشتن فرار نکنم د آخه
بیشعور من نخوام تو رو ببینم کیو باید ببینم هان؟ از جلو نگهبانه رد شدم که گفت
نگهبان-کجا
من-سر بوم سه جا
نگهبان-جواب منو بده تا نرفتم به آقا بگم
زیر لب گفتم یه جور میگه آقا انگار امام زمانه مگه اینا امام زمانم میشناسن آخه؟؟
من-میرم پیش همون آقاتون ببینم صبحونه چه زهرماری داریم کوفت کنم

زیر لب گفت

باید کوفتم کنی

من-چی گفتی

نگهبان-فک کردی میترسم از اینکه دوباره جلو روت بلند بگم؟نه جونم من گفتم باید

کوفتم کنی میخوای دوباره بگم تا تو اون گوشای کرت فرو بره

خیلی خب خودت خواستی حالا که نیما منو دوس داره ببینیم چقدر دوس داره

من-نیما

به دو ثانیه نکشید اومد

نیما-بله

من-تحویل بگیر ببین نگهبانت چی میگه به من

نگهبانه به تنه پته افتاده بود

نگهبان-آقا ببخشید غلط کردم دیگه هیچی نمیگم

نیما-بار آخرته)بعد رو کرد به من(دنبالم بیا صبحونه بخور

دنبالش رفتم اوه اوه یه میز دراز بود که کل سالن رو گرفته بود روش انواع غذا ها

بود

نیما-هر چی میخوای بخور چون تا شب حق نداری از اتاقت بیرون بیای

غذا ها رو با آرامش میخوردم... دیگه جا نداشتم که بخوام بخورم از جام بلند شدم و

رفتم تو اتاقم هییی خدا چی میشه یه خوشبختی هم نصیب من کنی خدایا دلم برای

شروینم تنگ شده خدایا کمک خدایا لطفا کمک کن خدا اشک هام یکی یکی رو گونه

هام فرود میومدن دلم گرفته بود از خدایی که هیچوقت کمک نمیکرد یا شاید هم میکرد

و من فقط بد شانسسی ها رو میدیدم ولی خدایا من الان خیلی بیشتر از قبل نیاز به

کمکت دارم رفتم پشت پنجره سرم رو گذاشتم رو دستام و اشک ریختم خدایا خودت

کمکم کن من نمیتونم تحمل کنم من بدون شروین زنده نمیومم حتی یه لحظه قلیم به

عشق اون میتپه خداوندا به یاریت نیاز دارم اگه دیر نجیبی ممکنه پاکیم رو از دست

بدم لطفا کمک کن خدا جونم میدونم شاید سرنوشت من اینطوری رقم خورده که باید با

نیما باشم تا آخر عمر و عشقی رو از شروین به یادگار داشته باشم با فکر کردن به این

موضوع اشکام شدت پیدا کردن من بچه نیستم که عشق رو از احساس بچگانه

تشخیص ندم من عاشق شدم برای اولین بار خدایا نذار طعم شکست رو بچشم من

طاقتش رو ندارم هی خدا جونم کمک کن خدایا خودت ببین چن بار بهت گفتم کمک کن

خب کمک کن بهم خدایا من از نیما میترسم آره برای اولین بار اعتراف میکنم که از

یه نفر میترسم اونم نیما هس خدا جونم نذار نیما اذیتم کنه خودت کمک کن خدایا تو

مهربونی صلاح بنده ات رو میخوای پس کمک کن

اینقدر غرق افکارم بودم و اشک ریختم که نفهمیدم کی شب شد گشتم بود ولی حق

نداشتم از اتاق برم بیرون تا زمانی که نیما بیاد از ظهر سه تا دوربین تو اتاق کشف

کردم خیلی گرم بود دیگه طاقت نداشتم هر چه بادا باد کت و شالم رو در آوردم که صدایی رو پشتم شنیدم بدون کت خوشکل تری وحشت کردم جیغ زدم که گفت

- جووووون بیشتر جیغ بزن خانمم قراره مال خودم بشی وای نه خدا من نمیخوام زن این بشم پرید روم که لگد زدم اونم جوابمو با سیلی که خوابوند زیر گوشم داد جیغ و داد میکردم کمک میخواستم ولی کسی نبود اشکام میریختن دیگه قدرتی نداشتم که از خودم دفاع کنم اونم به کارش ادامه میداد - ولم کن عوضی

ولی گوش نداد خدایا کمک کن یه آن فکری به ذهنم رسید اون مشغول کارش بود دستمو دراز کردم و گلدون رو برداشتم محکم زدم تو سرش که صدای بدی ایجاد کرد و احساس کردم وزنش روم سنگین تر شده وای خدا بلند شدم وقت پشیمونی و اینکه ببینم زندس یا مرده رو نداشتم الان نگهبانش میریزن تو خب من که با این لباسای پاره نمیتونم فرار کنم کتم رو پوشیدم شالم رو هم به قسمت لخت پاهام بستم و د بدو که در ریم نگهبانش دنبالم بودن ولی من مٹ فر فره میدویدم که نکنه منو بگیرن هر کس اونجا بود با تعجب بهم خیره میشد خب معلومه یه دختر تنها اونم ساعت ۱۲ شب بدون حجاب تو خیابون بدوه خب چیز عجیبیه ولی من برام مهم نبود احساس میکردم اونا پشتمن که سریع پیچیدم تو یه کوچه و در یکی از خونه ها رو زدم یه پیرزن بود در رو باز کرد سریع رفتم تو و سیل اشکام به راه افتاد پیرزنه تعجب کرده بود در رو بست و اومد کنارم نشست

پیرزنه-چیزی شده دخترم

با بغض گفتم

-میشه یه تلفن بزنم

هدایتیم کرد به داخل خونشون تلفن رو نشونم داد منم رفتم شماره شروین رو گرفتم بعد از سه بوق با صدای نگرانی جواب داد

بله

-شروین منم

شروین-شراره تویی؟؟ کجایی عزیزم

بریده بریده بین گریم گفتم

-شروین.....من....فرار کردم....از

دست.....نیما....اون....میخواست....میخواست.....

دیگه گریه امونم نداد ادامشو بگم

شروین-الان کجایی عزیزم

من-نمیدونم شروین....فقط....نیما گفت....روستای رودبار....شروین...الانم...دنبالم

هستن

شروین- نگران نباش عشق من پلیس دنبالشونه سرگرد آریا رادمنش دوستم دنبالشه
میگیرنش

من-شروین بیا پیشم

شروین-چشم خانمی الان کجایی

من-فرار کردم از دست نیما تو خونه ی یه خانمه هستم

شروین-گوشی رو بده بهش

گوشی رو دادم خانمه ظاهرا آدرس میداد گوشی رو که گذاشت سریع گفتم

-چی شد

خانمه-هیچی عزیزم الان شرهت میاد دنبالت بیا یه چادر بهت بدم

یه چادر گل گلی خوشگل از تو اتاق آورد و بهم داد منم همون موقع پوشیدمش وای

خدا امیدوارم چیزی نشه

اشکام میریخت خانمه هم منو تو بغلش گرفت

خانمه-اسمت چیه

من-شراره

خانمه-فامیلت چیه عزیزم اهل کجایی

من-فامیلم تهرانیه اهل تهرانم

خانمه-تو شراره تهرانی هستی؟؟؟؟؟؟

من-آره شما منو میشناسین؟

منو تو بغلش فشار داد

خانمه-عزیزم تو جون نوه منو نجات دادی

جااان؟

من-متوجه نمیشم

خانمه-ندا نوه داداشش نوه منه تو پول عمل رو به ندا دادی درسته؟

من-اررررره

داشتیم با هم حرف میزدیم که زنگ در رو زدن خانمه رفت و در رو باز کرد بعدم داد

زد

-شراره جان بیا مادر...شوهرت اومدش

رفتم دم در تا شروین رو دیدم پریدم بغلش و گریه کردم

شروین-آروم باش عزیز دلم بیا بریم تو ماشین

از خانمه خداحافظی کردم و رفتم تو ماشین از همه اتفاقا براش گفتم از اینکه چقدر

اذیت شدم همه چی اینقدر گفتم تا خوابم برد

با احساس برخورد به شئی سفتی از خوب بیدار شدم این که شروین خودمونه وای خدا

من تو بغل شروین چکار میکنم

-بیدار شدی عزیزم
 -اومممم آره خواب خیلی خوبی بود
 شروین-شراره
 من-جانم
 شروین-جاننت بی بلا من خونادم رو در جریان قرار دادم فردا زنگ میزنن خونتون
 امروز بر میگردیم تهران توام باید بری پیش خونوادت اونا رو هم در جریان قرار بده
 فردا زنگ میزنن و عرووووسیییی
 من-زهرمار اصلا از کجا معلوم من به تو جواب مثبت بدم؟
 شروین-باشه پس منم میرم همون افسونو میگیرم
 ناراحت شدم یعنی چه هر وقت بخوایم یه حرفی چیزی بزنینم بگه افسون؟
 شروین-خانمم قهر کرد؟
 جوابشو ندادم
 شروین-ببخشید زندگیم عزیزم فدات شم
 من-خیلی خب ولی قول بده دیگه اسم افسونو نبری
 شروین-چشم
 من-راستی قضیه افسون چی شد
 شروین-هیچی به کمک نازنین مامانشو راضی کرد
 من-ای نازی بلا
 شروین زل زد تو چشمام با عشق تو چشمام خیره بود
 دیگه طاقت نیاوردم دستمو دور کمرش حلقه کردم خودمو بهش فشار دادم
 من-خیلی دوستت دارم شروین
 شروین-من بیشتر تموم زندگیم
 عشق ما عشق بود عشق یعنی چیزی که خودت اومدنش رو متوجه نمیشی نمیدونم چه
 چیزی منو عاشق شروین کرد گیر دادناش تو دانشگاه؟اون
 آهنگ؟خونشون؟خانوادش؟چی؟تو زندگیم زیاد مشخص نبود عشقم چطور اومد چون
 عشق خبر نمیده یه روز به خودت میای و میبینی دیگه حاضری از تموم زندگیت
 بزنی برای اینکه عشقت خوشحال باشه...

زندگی زیباست ای زیبا پسند
 زنده اندیشان به زیبایی رسند
 آنقدر زیباست این بی بازگشت
 که از برش میتوان از جان گذشت

خب دوستای خوبم این رمان تموم شد مرسی از تموم دوستانی که بهم انرژی دادن و تا پایان رمان منو همراهی کردن دوستتون دارم زیاده رمان بعدیم اسمش تصادف عشق هس امیدوارم از اونم خوشتون بیاد منتظرش باشید عاشقتونم لالو لالو
۹۵/۳/۱۹

پایان

سلام به همگی

با گفتن بسم الله اولین رمانمو شروع میکنم که این بسم الله انشالله استارتی باشه برای شروع کردن رمان و نوشتن رمان های دیگه.
در این بین میخوام از دوستان عزیزم که منو در نوشتن این رمان یاری کردن تشکر کنم البته رمانو خودم به تنهایی نوشتم عکس شخصیت ها و ... رو اونا طراحی کردن ممنونم کیمیا جوونم بابت طراحی عکس شخصیت های مذکر مرسی عزیزم و ویرایش رمانم به عهده ی کیمیا جونم بوده قربونت برم خوجل من و ممنون از غزاله جوون به خاطر شعر زیبا ی پایانی رمان که به من گفتن و ممنون از تمام کسانی که به هر صورت به من کمک کردن و من یادم رفته اسمشونو بنویسم دوستان برویچ قربونتون مرسی از کمکتون
عکس شخصیت ها رو تو اینستا گذاشتم البته تو اینترنت هم میتونین ببینین ولی تو اینستا مشخص تره کی کیه تو اینترنت ممکنه قاطی پاتی باشه اهنگ های لازمه رو هم تو تلگرام گذاشتم آی دی اینستام ..
telegram.me/royanikpournovels_royanikpour.roman..... لینک تلگرامم
منتظر نظرات داغتون هستم خیلی دوستتون دارم
نویسنده: رویا نیکپور